

ابن سینا و تدبیر منزل

تألیف

فیلسوف شیخ الرئیس ابو علی سینا

ترجمہ و نگارش :

محمد نجمی زنجانی

ابن سینا و تدبیر منزل

تألیف

فیلسوف شیخ الرئیس ابو علی سینا

ترجمہ و نگارش :

محمد نجمی زنجانی

ابن سینا و تدبیر منزل



ترجمه و نگارش : محمد نجمی زنجانی

♦ قسمت اول :
♦ ترجمه و تحشیه رساله تدبیر منزل
♦ (تداییر المنازل اوالسیاسات الاهلیه)
♦ تالیف فیلسوف بزرگ شیخ الرئیس ابوعلی سینا
♦ قسمت دوم :
♦ ترجمه قسمتی از کتاب شفا مربوط بزندگی
♦ زناشویی و بحث در اطراف آن

از نشریات مجمع ناشر کتاب

شماره ۶

حق چاپ محفوظ

جایگاه فروش کتاب فروشی ابن سینا

تهران بهار ۱۳۱۹ خورشیدی

چاپخانه ایران

نشریات «مجمع ناشر کتاب»

آنچه تاکنون چاپ شده

شماره	نام کتاب	تألیف	ترجمه
۱	زندگانی ناپلئون جلد ۲	آقای کاظم عمادی	—
۲	جنگ آینده	ح. ج. و. ل.	آقای ر. نامور
۳	هدف زندگی جلد ۲	دکتر بوریس ساخاوف	« «
۴	زندگانی نادرشاه پسر شمشیر	آقای نورالله لارودی	—
۵	رادبو بزبان ساده	آقای مهندس رضا	—
۶	ابن سینا و تدبیر منزل	شیخ الرئیس ابوعلی سینا	آقای نجمی زنجانی

آنچه زیر چاپ است

۷	زهددیوان حافظ چاپ دوم	جناب آقای فروغی	—
۸	فرهنگ شاهنامه	آقای دکتر رضازاده شفق	—
۹	کردوی پیوستگی نژادی و تاریخی او	آقای رشید یاسمی	—
۱۰	زندگی ناپلئون چاپ دوم با تجدید نظر کلی	آقای کاظم عمادی	—

جایگاه فروش: کتابفروشی ابن سینا

نایفه ادب یا «شاعر عصر ماشین» شیرین ترین کتاب ادبی و انتقادی

با مزایای چاپی بزودی نشر میشود.

فهرست مندرجات

قسمت نخست :

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مقدمه مترجم
۴	امتیاز انسان
۵	تفاوت بین افراد بشر
۸	حسن تدبیر برای همه کس لازم است
۱۰	خانواده انسان
۱۷	سیاست مرد در اصلاح نفس خود
۲۰	کمک دوست خردمند در اصلاح نفس
۲۴	شرط صحبت
۲۵	راه نصیحت
۲۷	مقایسه در اخلاق
۲۹	تدبیر دخل و خرج
۳۷	سیاست مرد در باره زن
۳۸	اوصاف بهترین زنها
۳۹	اصول سیاست مرد در باره زن
۴۲	سیاست مرد در باره فرزندش
۴۵	آموزش و پرورش مدرّسی فرزند
۴۹	واداشتن فرزند بتأمین زندگی خود
۵۲	سیاست مرد در باره خدمتکاران
۵۲	راه انتخاب خدمتکار
۵۴	چند دستور سودمند

قسمت دوم :

عنوان

صفحه

۵۷	اساس و منظور ازدواج
۶۶	دعوت مردم بازدواج
۶۹	عقد ازدواج
۷۳	استواری رابطه ازدواج
۷۵	قانون طلاق
۸۸	سختی طلاق
۹۰	صاحب اختیار طلاق
۹۲	وحدت زوج و تعدد زوجات
۹۷	خرج زن
۹۸	صیانت زن

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

صلاح و سعادت خانواده ها بسته بلیاقت و صلاحیت علمی و عملی سران و مدیران آنها است و این صلاحیت و شایستگی مرهون آشنائی با اصول و قواعد تدبیر منزل است .

مادامیکه رئیس خانواده چنانکه شاید و باید وظایف سنگین و تکالیف پر مسئولیت خود را در باره حسن اداره خانه و کسان آن ندانسته دود آتش بدبختی که بدل و روان افراد عائله افتاده از خانواده ایکه در تحت سیاست و تدبیر او اداره میشود بهوا متصاعد میگردد و آزار و زیان آن باطرافیان و محیط چنین خانواده هم میرسد و آنان هم از بدبختی اینان بهره و نصیبی میبرند اگر آتششان بآنها سرایت نکند سوز و گدازشان آنها را دردناک و متالم میسازد.

چگونگی و کم و زیادی آتشی که بحیثیت و آسایش چنین خانواده افتاده و ناله و فغان آتش گرفتگان آثر بلند مینماید بسته بچگونگی و کم و زیادی نادانی و گمراهی است که در محیط چنین خانواده آتش را افروخته و بآن دامن میزند. کسانیکه در خانه ای زندگانی مینمایند خواه این خانه کاخ بلند و زیبا و ساکنین آن ثروتمند باشند و خواه کلبه محقری بوده صاحبانش بی بضاعت باشند چون همگی انسانند زندگی وسیع و احتیاجات فراوانی از نواحی مختلفه حیات علمی ، دینی ، اخلاقی ، اجتماعی ، حقوقی ، اقتصادی و غیره دارند باید این منافع و مصالح زندگیشان تأمین گردد تا صبح سعادت حقیقی و همیشگی از افق خانه شان طلوع کرده تاریکی روزگارشان را مبدل بروشنائی بنماید .

بزرگی و مدیر خانواده باید برای تأمین این مصالح آشنا باشد و در این راه سیر نماید تا شاهد مقصود را در آغوش گیرد. آری برای تأمین سعادت خانواده نخست شناختن راه نیکبختی و سپس پیمودن آن لازم و ضرور است.

آری این علم و عمل دو عنصری هستند که خیر و صلاح بشر از آنها تشکیل و ترکیب مییابد.

اشخاصیکه میخواهند صلاح و سعادت در خانواده آنها وجود داشته باشد بدون وجود این دو عنصر نجات بخش نمی توانند بآرزو و مطلوب خود برسند.

علم تدبیر منزل علمی است که از عنصر نخستین (علم بمصالح حیاتی بشر) آنچه مربوط بمصالح محیط خانواده است گرفته دستوراتی برای خوشبختی عائله سعادت دوست میدهد.

این دانش در نظر دانشمندان قدیم و جدید اهمیت بسزا دارد و بعضی از آنان کتابهای مستقل در این باب نوشته اند.

چند سال پیش اداره مجله المرشد که در عراق عرب منتشر میشد کتاب کوچکی بنام تدبیر منزل و سیاست خانوادگی تألیف فیلسوف نامی ایرانی (ابوعلی ابن سینا) چاپ و بمشترکین خود هدیه نمود.

البته معلوم است که این هدیه در نظر آشنایان بمقام علمی این دانشمند برومند خاصه ایرانیان گرانبها و سرور آور بود.

این کتاب گرچه از حیث حجم کوچک ولی از حیث معنی بزرگی میباشد باصول و قواعد مهمی از علم تدبیر منزل محتوی است مقتضی دانستم آنرا بزبان فارسی ترجمه نمایم تا از هم وطنانم کسانی که زبان عربی را نمیدانند از استفاده از مطالب سودمند آن بی بهره و محروم نمانند.

در ترجمه علاوه از دقت و توجه بنکات بیانات مؤلف حتی الامکان
کوشیدم خصوصیات تعبیرش را هم حفظ کنم تا سخنانش برنگ اصلی خود
بنظر خوانندگان برسد و نکات و مطالبی هم در حین ترجمه برای مزید
فائده کتاب بعنوان حواشی افزودم .

از خدا خواستارم که این ترجمه را وسیله خیر و صلاح خانواده‌ها سازد.

محمد نجمی زنجالی ۱۸/۱۱/۲۰

امتیاز انسان

خداوند قادر متعال خصایصی از نعمتهای خود را به بتی نوع انسان اختصاص داده و بسبب آنها مقام آدمی را در میان کائنات از بسیاری از مخلوقاتش برتر و بالاتر نموده است.

در اثر این امتیاز و برتری وجود بشر زیباترین مخلوق شده و طبیعتش کاملترین طبایع گشته و ترکیبش معتدلترین ترکیب شده است.

زندگی آدمی بسبب این مزایا بهترین و پر نعمت ترین زندگانی شده و کوشش و سعیش در صحنه زندگی بر طبق عقل و بصیرت که مایه نیرومندی و توانائی است صورت گرفته و با آداب حسنه و اخلاق کریمه و ملکات فاضله که موجب جمال و زیبائی و اسباب زیب و زینت آدمی است موافق و منطبق گردیده است.

خدا با انسان قوه تمیز داده بسبب آن فرق بین خیر و شر و تفاوت بین رشد و گمراهی را برای او معلوم و روشن نموده است و نیز بسبب همین قوه فضل صانع را بر مصنوع و مالک را بر مملوک و زمامدار سیاست را بر کسانیکه در تحت سیاست و تدبیر وی واقفند فهمانده است.

انسان بوسیله این قوه مجهز و متمکن شده است باینکه آنچه را که بین خالق و مخلوق میباشد بشناسد و آفریدگار و صانع قدیم را برای عالم اثبات بکند (۱)

(۱) باید خوب متوجه شد بنظر دقیق مؤلف که برای صلاح و سعادت خانواده‌ها چه پایه و اساس استوار و پایداری قرار میدهد و از چه نقطه شروع میکند. برای اینکه خانواده‌هاییکه افراد بشر تشکیل میدهند خوب و صالح بوده هم صلاح و سعادت افراد را که در آن زندگانی میکنند تأمین بنماید و هم صلاح و نیکبختی جامعه‌ایرا که از اجتماع و انضمام این خانواده‌ها تشکیل مییابد تأمین

تفاوت بین افراد بشر

خداوند پس از آنکه بآدمیان این مزایا و فضایل را عطا فرموده
بفضل و رأفت خود نعمت دیگری نیز بآنان داده است و آن عبارت از این

ماندهٔ پاورقی از صفحهٔ پیش

بکند باید بشر بمقام وجهت امتیاز خود در میان کائنات کاملاً آشنا گردد تا بتواند
طرز زندگی و وسائل زندگی خود را بر طبق حیثیت و شرافت انسانیت و متناسب
با خصائص و قواء روحی و جسمی خود قرار بدهد و گرنه خسارت و زیان زیادی
بخود متوجه نموده هر چه از مقام بلند و ارجمند خود در عالم خلقت بیگانه و
غافل و دور و برکنار باشد آن اندازه از فضائل و نظام و جمال انسانیت و مزایا
و حیثیت و شرافت بشریت دور و محروم شده بالاخره بهمان نسبت از نیکبختی
و آسایش و آرامش خاطر محروم و بی نصیب خواهد شد. اینکه میبینیم در
بعضی خانواده‌ها صلاح و سعادت و فضیلت نیست جهت همین است که اساس
تدبیر زندگی آن خانواده‌ها روی اساس درست و بر طبق قواعد و اصول صحیح
علم تدبیر منزل که شعبهٔ مهمی از حکمت عملی است نیست و جهت نبودن اساس
درست و اصول صحیح در زندگی این خانواده‌ها اینست که مدیران این خانواده‌ها
ندانسته اند و یا نخواسته اند که زندگی خود را متناسب با مقام انسانیت و
خصائص و مزایای بشریت بنمایند تا صلاح و فلاح و نجات و سعادت خانواده‌های
خود را تأمین کنند و بصلاح و سعادت جامعهٔ انسانی هم کمک شایان بنمایند و
برای توجه و عمل باین اصل شریف بهترین وسیله راه خداشناسی کامل و معرفت
نعمتها و حکمت و تدبیر او است تا مشی و رفتار انسان بر طبق حکمت و نظام
خلقت باشد.

پس از توجه باین مطالب و نکات اهمیت و متانت سخن مؤلف کاملاً
معلوم میگردد. (مترجم)

است همانطور که مردم را از حیث املاک و منازل و مراتب متفاوت قرار داده است از حیث عقول و آراء نیز آنان را متفاوت آفریده است.

برابری و تساوی احوال و نزدیکی اندازه‌های افراد بشر منجر بفسادشان گشته بالاخره سبب فنا و اضمحلال و انقراضشان میگردد.

خردمندان میدانند که اگر همه مردم پادشاه و شهریار بشوند همگی ازین میروند و اگر همه‌شان رنجبر و کارگر و تابع و رعیت بشوند پادشاه و سلطانی درین نباشد جملگی فانی و هلاک میشوند همچنانکه اگر همگی در توانگری و ثروت مساوی و برابر با یکدیگر بشوند کسی برای کسی کار نمیکند و عطا و معاونت دوست از دوست منقطع میگردد و اگر همگی فقیر و محتاج باشند از فقر و فلاکت و بیچارگی جان میسپارند پس تفاوت احوال و اختلاف اقدار سبب بقاء زندگی آدمیزادگان میباشد.

مرد بیخرد و بی ادبی که بکوچکترین سببی بهره و نصیب خود را از دنیا بدست میآورد چون در حال خردمند محروم از مال و در کدورت‌های مرد با بصیرت که در تحولات و تطورات روزگار بحزم و بینائی قدم برمیدارد تأمل میکند گمان و بلکه یقین میکند باینکه مالی که او بدست آورده است از عقل و خرد که فاقد آنست بیشتر مورد اعتبار است و صاحب ادب و قتی که حال مالدار و ثروتمند نادان را تحت مطالعه و نظر قرار میدهد بطور یقین خود را برتر و بالاتر از او میداند دست‌ورز و صنعتگری که از صنعت و دست‌ورزی خود باندازه ضرورت و سدّ رمق عاید و درآمدی بدست میآورد وضع و حال پادشاه و دولتمند بزرگ را آرزو نمیکند و بحال آنها غبطه نمیخورد.

اختلاف احوال و تفاوت اقدار همه کس را بعالم خود قانع نموده است

همه اینها از دلائل حکمت و تدبیر و شواهد لطف و رحمت و رأفت آفریدگار جهان است (۱)

(۱) اختلاف احوال و اقدار افراد بشر اجمالاً معلوم و مسلم است که دارای حکمت و مصلحت است و لکن حکم و مصالح آن مربوط با سرار قضا و قدر بوده و مسئله قضا و قدر هم یکی از مشکلترین مسائل علم و حکمت است بطوریکه حتی عقول و افکار فلاسفه هم کاملاً بفهم و ادراک اسرار آن رسا نیست و هر یک از آنها در اثر کوشش و کوشش فراوان آنچه را که فهمیده گفته است و آنقدر که فهمیده اند باسانی برای آنها دست نداده بلکه در نتیجه بحث و جستجو و تفکر زیادی حاصل شده است پس آنچه این فیلسوف بزرگ اینجا در حکمت و مصلحت اختلاف احوال و اقدار افراد بشر گفته است گرچه واضح و آشکار بوده غیر قابل تردید است ولی ممکن است (چنانکه زیاد دیده شده است) برخی بدون توجه بغموض مسئله و بدون تأمل در سخن گوینده فوری و بی تأمل با اعتراض پردازند. این قبیل اشخاص باید بنکات زیر که رعایت آن همیشه لازم است متوجه و متذکر باشند اولاً بطور کلی در برابر حقایق علم و حکمت انسان باید خیلی دقیق و عمیق بوده با کمال تدقیق و تحقیق قدم برداشته پس از دقت و بازرسی شایان اظهار رأی و عقیده بنماید خواه این عقیده مثبت باشد و خواه منفی زیرا تصور و یا تکذیب بلا تصور و بدون تحقیق هر دو بيمورد است این اصل و قاعده مخصوصاً باید در مورد مسائل مشکل و غامض بیشتر مورد توجه و مراعات گردد و ثانیاً باید متوجه بشوند باینکه فلاسفه هم مانند دیگران بشرند و آنچه را که در مسائل غامضه علم و حکمت گفته اند باندازه فهم خود سخن رانده اند اگر کسی فرضاً هم از روی تحقیق بعضی از سخن آنها را رد بکند و یا اعتراض بنماید این رد و اعتراض باصل مسئله متوجه نمیشود پس از توجه باین نکات مهم البته کسانی که در اولین وهله سخن این فیلسوف در بیان اختلاف احوال و اقدار افراد بشر بنظرشان تمام نمی آید متوجه میباشند باینکه مسئله مشکلی است و این فیلسوف هم فهم خود را گفته است دیگر مانند بعضیها که معنی قضا و قدر و سخنان دین و علما را در این موضوع درست نفهمیده اند و زبان با اعتراض جاهلانه میکشاند رفتار نکنند و این ظلم را بر خویشان روا ندانند. (مترجم)

حسن تدبیر برای همه کس لازم است

در تدبیر امور و حسن سیاست سزاوارترین مردم بتفکر پادشاهان و شهریارانند که خدا آنان را زمامدار امور بندگان خود نموده و برای تنظیم بلاد دارای تسلط و قدرت کرده است .

بعد از طبقه پادشاهان و شهریاران کسان دیگر از سیاستمداران و فرمانداران که قیادت‌امم و تدبیر شهرها بعهده آنان گذارده شده است بحسن تدبیر و سیاست سزاوارترند هر یک از اینان که مقامش بمقام سلطنت نزدیکتر است از دیگران که دارای آن مقام و منزلت نیستند باین کار و کردار سزاوارتر است همینطور بترتیب این اولویت در میان آنها بر حسب اختلاف درجات و مراتب محفوظ بوده هر که نزدیکتر کارش نیز مهمتر و خودش هم بحسن سیاست شایسته تر .

بعد از پادشاهان و فرمانداران کسانی که صاحبان نعمتند و کسانی که جمعی از خاصان و خدمتکارانشان در تحت نظر و نفوذشان اداره میشوند باید حسن تدبیر را در کار بیشتر مراعات کنند سپس ارباب منازل و سران خانواده‌ها که کسان و فرزندان آنان در تحت نظر و تدبیرشان اداره میشوند باید در امور خود دارای حسن تدبیر باشند .

و بعبارت دیگر حسن تدبیر در امور برای همه لازم و ضرور و این اشخاص و مراتبیکه گفتیم هر کدام که مقام و منزلتش مهمتر باین کار هم سزاوارتر. پس این تکلیف و وظیفه بهمه کس متوجه میباشد جز اینکه مراتب حسن تدبیر تابع مراتب وظیفه داران است .

علت اینکه این وظیفه بهمه کس متوجه است اینست همه کس نسبت
 بکسانیکه در تحت نظر و تدبیر او زندگانی میکنند حکومت و سیاستی دارد
 حقیرترین و کوچکترین مردم سیاست خوب و تدبیر نیکو و تفکر زیاد و تأدیب
 و تعدیل و پراه راست در آوردن و از راه نادرست باز داشتن و بالجمله بهمه
 آنچه که شهریار احتیاج دارد محتاج و نیازمند است بلکه اگر کسی بگوید
 که این شخص کوچک بیشتر به بیداری و معرفت و تجسس و کنجکاوی و
 جستجو و آگاهی و بهره برداری از بیم و ترس و دوری گزیدن از میل
 و اطمینان و احتراز از خرابی و مختل شدن کار محتاج است سخن درست
 و مطابق واقعی گفته است زیرا کسی که تنها است کمک و معاون و اخوان
 و انصاری برای او نیست از کسی که از کفایت وزیران و احوال انصار
 استفاده میکند بحسن عنایت محتاجتر و بشدت احتراز سزاوارتر است و
 شخصی که فقیر و محتاج است بر فاهیت و آسایش زندگانی و ترمیم حال و اصلاح
 وضع بیشتر از ثروتمند و توانگری که برای امورش مدیر و مدبری هست
 نیازمند است چه ممکن است برای تمثیل و مانند کردن ما حال رعیت را
 بحال پادشاهان انکار و یا از نظر عیب جوئی موازنه و مقایسه ما را بین آن
 دو حال و وضع تنقید نمایند ولی سخن ما در نزدیکی مردم است بیکدیگر در
 اخلاق و عادات و خلقت و احتیاجات نفس و دواعی تن و منزل و مسکن
 نه در مراتب و اقدار و مقامات بلکه مردم را در این جهات چنانکه گفتیم
 متفاوت میدانیم.

خانواده انسان

همه کس از پادشاه و رعیت نیازمند است بغذا و خوراکی که مایه حیات است و نیز تهیه و آماده ساختن زیادی خوراک و روزی برای روز حاجت که برایش پیش میآید محتاج است .

راه بدست آوردن غذا و خوراک برای انسان مانند راه بدست آوردن قوت حیوانات نیست که هنگام هیجان و تحریک گرسنگی و تشنگی جنبش کرده چراگاه و آب بجوید و پس از رفع گرسنگی و تشنگی بجای خود برگشته و استراحت کرده باز در هنگام جوع و عطش بسوی چراگاه و آب بشتابد دیگر مقید نباشد باینکه زیادی غذا و قوتش را برای وقت دیگر و روز حاجت جمع و ذخیره و آماده بکند و بحفظ و نگهداری آن پردازد این حیوانات نمیدانند که بغذا و آب باز محتاج میشوند . (۱)

(۱) همه حیوانات اینطور نیستند بلکه بعضی از آنها در جمع آوری و ذخیره کردن غذا برای روز حاجت چنان جدیت و فعالیت و شعور و فراست بخرج میدهند که مایه شگفتی آدمیان است کار و کوشش و نظام و دقت کارهای مورچه و زنبور عسل برای همه کس معلوم و محسوس است البته زندگانی این قسم از حیوانات که برای همه محسوس است چیز دقیق و نهانی نیست که مردمان متوسط از آن غفلت کنند تاچه رسد بدانشمندی مانند مؤلف بلکه چون نظر این دانشمند و فیلسوف بزرگ بیان احتیاج انسان بتشکیل خانواده بوده و بیشتر روی سخنش بالطبع با کسانی است که غالباً از شئون زندگی و اهمیت آن غافل میباشند نه با دانشمندان و علما که خود این سخنان را میدانند . لذا برای بیداری و بینائی اینگونه مردمان نظر آنان را بسوی زندگانی حیواناتی که اندیشه و تهیه برای آن در آنها نیست جلب نموده باین خوبی که جنبش رگ غیرت هم در میان باشد آنان را بلزوم و اهمیت تشکیل خانواده متوجه مینماید . برای بعضی از جوانان بی فکر و بی بصیرت که در زمان ماهم وجودشان فراوان است امثال این بیان لازم و ضرور و خیلی خوب و مناسب است . (مترجم)

بلکه انسان نیازمند است بمکان و جایی که آنچه را بدست آورده است در آنجا جمع و ذخیره کرده برای هنگام حاجتش نگه بدارد .
پس بنا براین انسان محتاج است باینکه برای خود منزل و مسکنی اتخاذ کند . (۱)

چون آدمیزاد منزل و خانه‌ای ساخت و در آنجا برای هنگام حاجتش ذخیره‌ای اندوخت محتاج میشود بکسی که اندوخته‌اش را از دستبرد دیگران که میخواهند آنرا از وی بریابند حفظ و حراست بنماید اگر خود همین شخص که از زیادی قوت و غذایش برای وقت احتیاجش ذخیره و آماده نموده است در خانه خود نشسته بنگهبانی اندوخته‌اش مشغول شود در اینصورت همین اندوخته را ناچار باید بخورد پس بیش از آنکه بر او بیفزاید بخوردن

(۱) لزوم و ضرورت خانه برای آدمی چندین علت و جهت دارد یکی آنکه این دانشمند معظم ذکر کرده است و این از جنبه و ناحیه اقتصادی است و علت دوم اینست که آدمی برای حفظ خود از خطر و آسیب سرد و گرم و باد و باران و مهاجمات محتاج است بساختن خانه این سبب که جنبه حیاتی مهمی دارد بیشتر از علت و سبب اولی آدمی را بساختن خانه نیازمند میکند وبالطبع فعالیت این عامل برای ساختن خانه درزندگی بشر سبقت و پیشی بعامل اولی داشته است و علت سوم آنست برای اینکه افراد بشر بیکدیگر مرتبط و نزدیک باشند و برای زندگانی اجتماعی بیکدیگر معاونت و معاضدت بنمایند و برای تربیت فکری و اخلاقی و اصلاح و تکمیل سایر شئون انسانیت با یکدیگر پیوسته آمیزش و معاشرت و گفتگو و کمک بنمایند بالطبع بساختن خانه و تشکیل خانواده‌ها در نزدیکی و همسایگی بیکدیگر و بالاخره تشکیل شهرها و کشور محتاج میباشد این علت و جهت جنبه اجتماعی و تربیتی و کمالی دارد . خلاصه انسان برای حیات و بقاء و رشد و صلاح و سعادت و کمال خود محتاج ساختن خانه و تشکیل خانواده میباشد . (مترجم)

آن شروع و تمامش میکنند اگر دوباره بکسب و اندوختن ذخیره و بسیجی پردازد باز وضع و حالش مانند حال و وضع نخستین بوده بالاخره ناچار حالش مثل حال حیوانات گشته بروزگار و زندگی آنها دچار خواهد شد پس محتاج است باینکه برای حفظ و حراست اندوخته اش کسی دیگر را جانشین خود بنماید و برای جانشین هم باید کسی باشد که مورد اطمینان نفس و آرامش خاطر باشد برای اینکار کسی شایسته و سزاوار نیست مگر زن که خدا او را برای مرد جفت و مورد اطمینان و سکونت نفس قرار داده است بدین جهت مرد ناگزیر میشود باینکه زن بگیرد. (۱)

(۱) برای لزوم و ضرورت ازدواج هم علاوه از لزوم جنبه اقتصادی یعنی حفظ و حراست اندوخته و ذخیره علل و عوامل دیگری هم هست از آنجمله غریزه جنسی است که در اثر آن مرد بالطبع میل و اقدام بازدواج نموده بدین وسیله تولید مثل کرده سبب بقاء نسل و ادامه حیات نوع خود میگردد این غریزه مرد را طبعاً تحریک نموده مرد بامر زناشویی اقدام میکند و نتیجه هم از آن حاصل میگردد خواه مرد وزن که اقدام بازدواج مینمایند باین غریزه و نتیجه متوجه بشوند و خواه اصلاً از آن بیخبر باشند و گمان میکنم برای اقدام مرد بازدواج فعالیت این عامل دوم (غریزه جنسی) بیشتر باشد زیرا خانواده هائی هستند که در فکر ذخیره و اندوخته نیستند و یا نمیتوانند چیزی برای آینده و روز حاجت باقی گذارده اندوخته داشته باشند بلکه هرچه بدست میآورند همان روز صرف و خرج میشود خواه این روزگار و وضعیت برای بعضی از مردم در حال زندگی و حشیت و یابدویت باشد و خواه در زندگانی متمدن چنانکه همه کس میدانند که روزگار قسمتی از مردم (در زندگانی متمدن) نیز چنین است. همچنین اغلب جوانان که اقدام بزناشویی مینمایند اگرچه بعداً بفکر اندوخته و ذخیره میافتند ولی در ابتداء کار ابداً چنین فکر و قصدی ندارند بلکه در اثر غریزه جنسی اقدام بازدواج مینمایند پس در چنین صورت عامل و داعی بر ازدواج فقط همان غریزه جنسی است بنا بر این باید اساس و پایه ازدواج را

پس از ازدواج فرزندان بوجود میآید و شماره افراد خانواده زیاد میشود در اینصورت ناچار نیازمندی بخوراك و غذا و تهیه برای روز حاجت از زیادی غذا و قوت بیش از پیش میگردد و در اثر توسعه دائره زندگانی احتیاج بكمك و كارگذار و خدمتكار پیش میآید پس آن مردیکه این خانواده را تشکیل داده است مدیر و سانس افراد و کسان این خانواده گشته و آنها نیز رعیت و پیرو اراده و اداره وی میشوند. (۱)

مانده پاورقی از صفحه پیش

روی حسن استفاده از غریزه جنسی و تولید مثل و ابقاء نسل قرارداد و آنرا برطبق نظام و حکمت خلقت که دستور آنرا دین حق میدهد انجام داد منافع اقتصادی گرچه یکی از فوائد و اثرات تشکیل خانه است و لکن نباید آنرا پایه و اساس قرار داد زیرا این فکر و نظر طبعاً بیش از حد لزوم آدمیرا مادی مینماید و فضائل انسانیت و مزایای بشریت را که بیشتر آنها در سایه معنویات تأمین میگردد بکلی و یاتا اندازه ای از نظر چنین خانواده دور مینماید خلاصه در ازدواج که مصالح و فوائد حیاتی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی دارد نباید اساس آنرا روی تنها مصلحت اقتصادی قرارداد. (مترجم)

(۱) احتیاجات مادی خانه و خانواده منحصر ب غذا و خوراك نیست بلکه برای همه کس معلوم و محسوس است که حوائج و لوازم دیگری برای خانه و خانواده لازم است چون نظر این فیلسوف اشاره بلزوم و ضرورت ساختن خانه و تشکیل خانواده میباشد لذا یکی از حوائج مادی خانه و خانواده که برای همه کس حتی مردمان نادان هم معلوم و محسوس است لزوم و ضرورت آنرا اثبات میکند منظورش ذکر تمامی حوائج خانه و خانواده نیست. پس وقتی که معلوم گردید منظور و مقصود این دانشمند بزرگ در اینجا اشاره ب بعضی از علل و جهات لزوم تشکیل خانواده میباشد نه همه آن پس بنابراین نباید از سخن وی چنین استفاده و استنباط کرد که پایه و اساس تشکیل خانواده را روی منافع و جهات مادی قرار میدهد چنانکه بسیاری از خانواده های نادان و مردمان مادی صرف

در این احتیاجات پادشاه و رعیت و خادم و مخدوم همه بایکدیگر مساوی و برابرند زیرا که انسان در زندگی دنیا نیازمند است بغذا و خوراک که مایهٔ حیات وی است و بخانه و منزلی که اندوخته‌اش در آنجا از دستبرد یغماگران و دزدان مصون بماند و خودش هنگام برگشتن از کار و کوشش در آنجا سکونت و استراحت بکند و نیازمند است بزنی که خانه و دارائیش را حفظ و حراست نماید. (۱)

ماندهٔ باورقی از صفحهٔ پیش

چنین میباشند ابدأ در تشکیل خانواده نظری بانجام وظیفهٔ مقدس و فضائل و شئونات انسانیت ندارند.

برای اینکه کاملاً معلوم گردد منظور این دانشمند تشکیل چنین خانواده نیست یعنی نمیخواهد پایهٔ بنیان خانه و خانواده را فقط مصالح و منافع مادی قرار بدهد سخنان وی در همین رساله برای اصلاح نفس و تربیت دینی و اخلاقی فرزندان و غیره گواه صادق و دلیل روشن است. (مترجم)

(۱) مرد بوجود زن از چندین جهت احتیاج دارد جهت و جنبه استفادهٔ مادی از وجودش که نگهداری خانه و اندوختهٔ مرد باشد در مقابل جهات حیاتی که تولید مثل و ابقاء نسل باشد و جهات دینی و اجتماعی و اخلاقی و تربیتی چندان مهم نیست بلکه فواید معنوی از دواج که عبارت از اینها باشد بمراتب مهمتر و لازمتر از جنبهٔ حفظ خانه و اندوخته میباشد گاهی برای وجود خدمتگزار امین و با کفایت حفظ خانه و اندوخته مرد اصلاً محتاج بوجود زن و حفظ و حراست وی نمیباشد زیرا در اینصورت این حاجت مرتفع میشود لکن همیشه مرد برای توالد و تناسل بوجود زن نیازمند است و برای تربیت صحیح و کامل فرزندان بشر از وجود او بی نیاز نمیگردد زیرا که تربیت درست و کامل فرزندان باید در سایهٔ مهر و تدبیر پدر و در آغوش محبت و علاقهٔ مادر صورت گیرد طبعاً دایه و خدمتگزار و مربیان دیگر مهر و علاقهٔ پدر و مادر را نخواهند داشت و همچنین برای حفظ پاکبختی و سلامت و سلامتی مرد وجود همسر شایسته و نیکو همواره لازم و ضروری است. خود این فیلسوف بزرگ هم در همین رساله در مقام بیان فواید

و همچنین آدمی محتاج است بوجود فرزندی که در هنگام عجز و ناتوانیش برای رفع حوائج و لوازم او بکوشد و در زمان پیریش بانجام مقاصد و مصالحش قیام کند و پس از مرگش نامش را زنده کند و نیز محتاج است بخدمتگذاران و کارگذارانی که باو کمک و معاونت بنمایند و بار سنگینش را سپک سازند.

و قتیکه همه این اشخاص جمع شدند مرد تشکیل دهنده خانواده مدیر و سائس آنها گشته و آنها در تحت سیاست و تدبیر او زندگانی مینمایند مرد که صاحب زن و فرزند و خدمتگذار و توابع است در خانواده ای که این اشخاص افراد و جمعیت آنرا تشکیل داده است رئیس و مدیر میباشد و وظایف و تکالیفی باو متوجه است بر او لازم است آنچه را که بر گردن و عهده او است از حفظ و نگهداری افراد خانواده خود و تحمل مخارج آنان عمل نماید و در تأمین احتیاجاتشان توسعه قائل بشود و سیاست و تدبیر امور آنها را نیکو و پسندیده بکند و بوسیله ترغیب بکارها و چیزهای نیکو و ترسانیدن از کارهای ناروا و چیزهای بد آنها را در راه زندگانی زیبا و صالح سیر دهد و بسبب وعده بجزای خوب بکردار خوب و بیم دادن بکیفر بد در مقابل رفتار بد و بوسیله بخشش و حرمان آنان را بانجام وظیفه و تکلیفشان وادار نماید. این مطالب را که در بیان لزوم سیاست خانوادگی و حکمت منزلی گفتیم سخنان مجمل و محتاج بتفسیر است در ابواب این رساله آنها را تفسیر میکنیم پیش از آنکه بتفسیر این سخنان

مانده پاورقی از صفحه پیش

و منافع وجود همسر شایسته بیعضی از مصالح و منافع معنوی وجود زن در خانواده اشاره میکند پس نظرش در اینجا اشاره بیعضی از جهات احتیاج بوجود زن میباشد البته قابل انکار نیست که یکی از فوائد و منافع زن در بسیاری از خانوادهها و یا بیشتر آنها نگهداری خانه و اندوخته مرد میباشد. (مترجم)

بپردازیم بابتی را در موضوع سیاست مرد در باره اصلاح نفس خود مقدم
میداریم زیرا که نظم و ترتیب ابواب رساله بسبب تقدیم این باب بهتر و
زیباتر و سود آن بیشتر و فزونیتر میگردد. (۱)

(۱) برای اینکه مردیکه تشکیل خانواده داده میخواهد افراد آنرا چنان اداره
کند که آنان را بوظیفه خود آشنا و عامل نموده بدین وسیله صالح و سعادت مندشان
بنماید باید پیش از آنکه باصلاح آنها پردازد خودش از حیث علم و
معرفت و اخلاق و کردار شایسته و سزاوار این کار و مقام بلند و ارجمند باشد
آری رئیس خانواده و مدیر و مصلح و مربی افراد آن شدن کار آسان
و سرسری نیست بلکه کاری است دشوار و مهم و مقامی است بلند و ارجمند
رشد و صلاح و نجات و شرافت و نیکبختی و رستگاری افراد خانواده بسته
بصلاح علمی و عملی آن مردی است که بزرگ خانواده میباشد یکی از عوامل
و اسباب مهم بدبختی بسیاری از خانوادهها نبودن این صلاحیت در بزرگ آنها
است مردیکه خود را برای بزرگی و اداره خانواده ای حاضر مینماید باید
واجد این صلاحیت و شایستگی باشد.

پس این موضوع مهم شایسته آنست که در طلیعه ابواب تدبیر منزل و یا حکمت
منزلی قرار گیرد. (مترجم)

سیاست مرد در اصلاح نفس خود

نخستین سیاستی که سزاوار است انسان بآن آغاز کند همانا سیاست نفس خود اوست یعنی اول باید در اصلاح نفس خود بکوشد سیاست و تدبیرش را در آن کار و کوشش بکار برده خویشتن را صالح و نیکو بنماید چه نفس آدمی نزدیکترین و محترمترین چیزها است نسبت باو و در میان آنها بعنایت و توجه سزاوارتر و شایسته تر است و اگر کسی از عهده سیاست نیکو و اصلاح نفس خود بر آید آنگاه باکی بر وی نیست که به بالاتر از آن اقدام کرده سیاست بلاد پردازد یعنی کسیکه خود را اصلاح کرده باشد میتواند سیاست و تدبیر امور مردم اشتغال ورزد. (۱)

از جمله چیزهاییکه در درجه اول وجود آن برای کسیکه میخواهد سیاست نفس خود پردازد لازم است اینست باید بداند که برای او عقلی هست که عهده دار سیاست کشور وجودش میباشد و نفسی هست که زیاد آدمی را بکارهای زشت و پست و ناروا امر میکند و این نفس در طبیعت و اصل خلقتش دارای معایب و بدیهای زیاد میباشد این نفس باید در تحت

(۱) همانطور شخصی که خود را اصلاح کرده باشد میتواند یعنی شایسته و سزاوار است که باصلاح دیگران پردازد همچنین اگر باصلاح خود موفق نشده باشد نمیتواند باصلاح دیگران پردازد. (مترجم)

سیاست و تدبیر عقل اداره شود. (۱)

و نیز باید بداند هر کسیکه میخواهد فاسدی را اصلاح کند بر او لازم است که آن فاسد را کاهلا و بطور استقصاء بشناسد تا چیزی از آن بر وی پوشیده و نهان نماند اصلاح کننده اگر واجد این شرط نباشد کار و اصلاحش مورد اطمینان و وثوق نیست همچنین کسی که میخواهد بنفس

(۱) ممکن است بعضیها بمقصود از این تفسیر که در کلمات و سخنان بعضی از بزرگان علما و اخلاق دیده میشود ملتفت نشده زبان باعتراض بگشایند لذا میگوئیم آنچه که در کلمات و سخنان اینان هست که نفس آدمی در اصل طبیعت و خلقت دارای عیوب و صفات نکوهیده میباشد مقصود یکی از این دو معنی است اول آنکه اگر انسان نفس خود را بحال خود واگذارد و در تحت تدبیر و سیاست عقل اداره اش ننماید آدمی را بسوی بدیها و زشت کالویها میکشاند و دلیل این سخن هم واضح و روشن است زیرا که نفسی که تابع و فرمانبردار عقل نباشد تابع شهوت و غضب و هوی و هوس میباشد و اثرات شهوت رانی و هوی پرستی و هوسبازی در جمع آوری صفات نکوهیده و اخلاق رذیله و بدبخت کردن انسان برای همه کس معلوم و محسوس است.

معنی دوم اینست که پیش از آنکه نفس آدمی در تحت سیاست و تدبیر عقل اصلاح و تهذیب شده دارای فضائل و ملکات نیکو و صفات پسندیده گردد دارای اضداد آنهاست یعنی قبل از اینکه مثلاً صفت صبر و استقامت را در تحت تدبیر و فرمان عقل کسب بکند بی صبر ناپایدار و متلون میباشد و قبل از اینکه صفت شجاعت را کسب کند جیون میباشد همچنین در صفات دیگر نفس.

دلیل این سخن هم روشن است زیرا فضائل و اخلاق پسندیده انسان که بعداً در تحت حکومت عقل کسب میشود پیش از کسب آنها در نفس نمیشد و اگر آنها بسعی و مجاهده کسب نشود بلکه نفس خود رو و خودسر بار آمده آدمی بالکام گسیختگی زندگانی کند بدیهی است که پراز معایب و صفات نکوهیده خواهد بود. (مترجم)

خود سیاست بکند و فاسد آنرا اصلاح نماید جایز نیست بر این کار شروع
 بنماید مگر پس از آنکه همه عیوب و صفات بد نفس را کاملاً بشناسد و الا
 اگر از بعضی از آنها غفلت بکند مانند زخمی میباشد که ظاهر آنرا اصلاح
 و ملتئم بنماید ولی در باطن چرک باقی بماند این چرک پس از مدتی قوت
 یافته دوباره زخم را تجدید میکند چرکی که در زیر پوست پوشیده بود نیرو
 نگرفته پوست را پاره کرده در جلو چشم نمایان میگردد .

همچنین اگر از عیبی از معایب نفس غفلت شده در مقام اصلاح و
 تزکیه نفس ازاله آن حاصل نگردد و قتیکه موقع مناسبی بدست آوردند
 آن چرک سر در میآورد .

کمک دوست خردمند در اصلاح نفس

معرفت و شناخت انسان در باره نفس خود مورد اطمینان نیست زیرا که آدمی در باب معرفت عیبهای خود زیرک و تیز هوش نیست بلکه کندی و غباوت بخرج میدهد بعلاوه در مقام محاسبه نفس در حساب نیک و بد صفات و اخلاق خود درست دقت نمیکند بلکه زیاد مسامحه و سهل انگاری مینماید و زیاده بر این دو علت، جهت دیگری هم هست که آنهم در این سلب اطمینان کمک میکند و آن اینست عقل انسان در مقام نظر باحوال خود از مداخله و آمیزش هوای نفس سالم و ایمن نمیباشد.

پس نظر بعقل و جهات مذکور هر کسی که میخواهد نیک و بد صفات و احوال خود را بشناسد در بحث از احوال و جستجو از معایب خود بکمک برادر دوست خردمندی که چون آئینه خویش را خوب و بدی و زشتیش را بد و زشت نشان بدهد محتاج و نیازمند است (۱)

(۱) برای این دوست يك شرط دیگری هم هست که آنهم خیلی لازم و مهم است و آن عبارت است از دیانت زیرا کسی که خردمند و متدین باشد بعقل و ادراک و احساسات و دوستی و امانت او بیشتر میتوان اطمینان کرد تا کسیکه بی دین باشد کسیکه بخدا و روز جزا معتقد نباشد و برای نیک و بد و خیر و شر علاوه از اثرات آن در پیشرفت امور دنیوی اثر دیگر و مسئولیتی قائل نشود چگونه میتوان گفت که شهوت و غضب و هوی و هوس در عقل و ادراک و احساسات او مداخله نمیکند دین و دانش و خرد و تجربه جملگی متفقند بر اینکه بی دینی منشاء فساد اخلاق و تیره گی عقل و فکر و نیرو گرفتن شهوت

سزاوارترین و نیازمندترین مردم برای اتخاذ این گونه دوست
 همانا کسانی هستند که دارای مقام ریاست میباشند زیرا که از اینان جز
 اشخاص کمی که خردمند و نیکو سیرت و نیکوکار میباشند بقیه در معرض
 لغزش و سقوط هستند از جمله چیزهاییکه مصیبت و بلای آنها را بزرگ
 کرده نمیگذارد آنان بعیوب خودشان متوجه بشوند یکی اینست که بجهت
 هیبت و ترس از ایشان در روبرویشان معایب و نواقصشان گفته نمیشود
 و بکارهای بد و ناروا سرزنش و مذمت نمیشوند و در مقام بروز و ظهور
 عیبی غیظ و غضب و نکوهش نمیبینند زمانیکه این چیزها را ندیده و
 نشنیده اند گمان میکنند که معایب و نواقصی در وجود ایشان نیست بلکه
 صفات نکوهیده و کارهای زشت و ناروا به پیرامونشان نمیگردد.

بقیه پاورقی از صفحه پیش

نفس نمیشد پس بسخن شخص بی دین در باب اصلاح نفس و تهذیب اخلاق مانند
 بیشتر ابواب زندگی مادی و معنوی نمیتوان اطمینان کرد پس یکی از شرایط
 دوست سودمند دیانت اوست و نکته ای را هم لازم است در اینجا متذکر شوم
 و آن اینست دینی که وجود آن دوست را شایسته و سزاوار آن میکند که عقل
 و سخن او مورد اطمینان و تقدیس باشد دین حق است نه دین باطل و خرافی
 زیرا که دین باطل و خرافی عقل، ادراکات و احساسات بشر را خراب و گمراه
 و تاریک مینماید پس منظور از شرط تدین در دوست تدین بدین حق است
 شخص متدین باید پیرو دین حق بوده و در آن هم بصیرت داشته باشد یعنی
 آشنا بحقایق دین حق باشد.

پیروان دین مقدس اسلام که بحقایق آن عارف و عامل میباشند برای این مقام
 مانند سایر مقامات عالم انسانیت شایسته و سزاوار میباشند این دانشمند این
 شرط را بوضوح آن وا گذاشته چنانکه از طرز بیانش که در همین باب راجع بشرط
 صحبت میگوید پیداست. (مترجم)

و لکن کسانی که در پایه و مقام آنان نیستند اگر یکی از آنها بخواهد معایب خودش را پوشیده و پنهان نگاه بدارد آنرا باو یادآوری و متوجه میکنند و بدترین صفات و کارهایش را باندازه توانائی باو تذکر میدهند اینان با مردم مخالطه و آمیزش دارند و مخالطه و آمیزش تولید مجادله و مدافعه مینماید و این از جمله اسباب دشمنی است و دشمنی باعث میشود که دشمنان بیکدیگر بدگوئی بکنند و چیزهای سنگین را بهم‌دیگر نسبت بدهند و در اینصورت هیچکدام از طرفین راضی نمیشود که حقایق عیب‌های دشمن خودش را بگوید بلکه بتهمت و دروغ هم‌دست میزند پس اینان بسبب دشمنانشان بی‌عوب خودشان آشنا شده بدینوسیله از کسب اطلاع بوسیله هم‌نشینان و گماشتن تفتیش‌کنندگان بی‌نیاز میباشند زیرا که اینان بسبب بدگوئی و عیب‌جوئی دشمنان آنچه را میخواستند از وجود دوستان استفاده کرده در اثر متنبه کردن و نصیحت گفتن آنان بمعایب و صفات بد و کارهای زشت و ناروای خود متوجه بشوند متنبه میشوند اما کسانی که با مردم با مسالمت رفتار کرده با کسی دشمنی و منازعه ندارند و با کسی مشورت هم‌نمیکنند با وجود این باز از خویشاوندان و دوستان و هم‌نشینان و معاشرین اشخاص پیدا میشوند که آنان را بعیبهایشان متنبه و متوجه بنمایند و نصیحت و اندرز بگویند. (۱)

(۱) منظور این دانشمند چنانکه از بیان خودش هم معلوم است این است که سران مردم که سلطه و ریاست بمردم دارند بر این جهت که ذکر نموده است بوجود دوست خردمند ناصح محتاج‌ترند تا مردمان دیگر که در اثر منازعه و جنگ و جدال و غیره از دوستان و دشمنان و خویشاوندان و هم‌نشینان بی‌عوب

از جمله چیزهاییکه فساد و خرابی حال ارباب سلطه و ریاست را زیاد و شدید میکند اینست که اینان گرفتار همنشینان بدی میباشند این هم نشینان بد که عهد صحبت را شکسته و در معاشرت نیک و بد را بیکدیگر آمیخته اند و راستی را ترك گفته و متنبه کردن بیوب را کنار گذاشته اند اگر بهمین اکتفا نموده ستایش دروغ و فریب دادن و مشتبه نمودن بچیزهای باطل را کنار بگذارند و بدین وسیله خطا و لغزش را زیاد نمایند هرآینه گناه و تباہ کاریشان کمتر میگردد گرچه باز در مصاحبت و هم نشینی از بدی بری نمیباشند شاید بعضی از اینها در مقام بیان عذروتخفیف جرم و گناه عذری تراشیده بگویند جهت اینکه ما نصیحت و متنبه نمودن بیوب را ترك میکنیم اینست میترسیم تکبر و رزیده قبول نکنند و از ما نفرت نمایند پس در این صورت با خطا و لغزششان با آنها معاشرت داشته باشیم برای آنها و برای ما بهتر است از اینکه میانه را بهم بزنیم و بیکدیگر را از دست بدهیم .

هم نشین اگر رفیق با حزم باشد این جواب را میگوید ولی اگر خشن و نادان و بی پروا باشد در جواب میگوید ما میترسیم که مقام و منزلت خود را از دست بدهیم و رشته آمیزش ما گسیخته گردد .

جواب اینان درست و مقبول نیست باید باینان گفت

مانده پاورقی از صفحه پیش

خود را میشوند پس در احتیاج و نیازمندی بوجود دوست خردمند ناصح همگی شریکند مقصود توضیح این مطلب است که وجود دشمن و بد گوئی و عیب جوئی و یا نصیحت و اندرزی که گاهی از خویشاوندان و یا دوستان و یا همنشینان و غیره دیده میشود آدمی را بی نیاز از وجود دوست نمیکند و مقصود این فیلسوف هم بی نیازی نیست . (مترجم)

شرط صحبت

وقتی که شما پایهٔ صحبت و مجالست خودتان را روی اساس دین و مروت گذاشتید آنگاه وظیفه و تکلیف شما اینست که مقتضای دین و مروت را مراعات کرده در رفتار و کردارتان بر طبق میزان دین و مروت رفتار بکنید چیزی را که بر خلاف دین و مروت باشد مورد اعتنا قرار ندهید .

پس در صورتیکه پایهٔ صحبت و مجالست خودتان را روی اساس دین و مروت قرار داده با روشنائی آنها مشی نمودید گمراه نمیشوید و بمعجزوری بر نمیخورید زیرا که در اینصورت طرف صحبت و مجالست شما از دو حال خارج نیست یا آدم باحزم بوده با رفتار میکند از بی مبالائی و بی پروائی دور و بر کنار است اگر بچنین هم نشینی شما نصیحت کنید و او را بعیوش متنبه سازید خوبی و خیر خواهی کرده اید او هم خوبی و خیر خواهی شما را خواهد دانست .

چنین آدمی اگر در آغاز نصیحت تکبر ورزد پس از آنکه در سخن شما فکر و دقت نمود و قدر سخن و نصیحت شما را دانست دو باره بیش از پیش بشما علاقمند خواهد شد اگر طرف صحبت و مجالست شما چنین آدمی نباشد بلکه شخص خشن و بی پروائی باشد در صحبت و مجالست چنین آدم در هر حال خواه باو مخالفت بکنی و یا موافقت از عدم رفق او ایمن نخواهی بود .

پس در این صورت اصلاح نیست با چنین آدم معاشرت و مجالست نمائید تا محتاج رهنمائی شوید .

راه نصیحت

طریق ارشاد و راه نصیحت اگر چه طرف شخص خردمند باشد آن نیست که دیوانه‌وار و بدون مراعات و ملاحظه راه و روش شروع بنصیحت و ارشاد بنمائی بلکه سزاوار اینست با آنشخص که خردمند است از راه مشورت بیائی با او چنان با رفق و ملایمت مشی کرده سخن بگوئی که آدم با زخم خون‌دار بدن خودش با رفق و ملایمت رفتار میکند با نرمی و آرامی خون آنرا میشود .

و نیز آهسته با او سخن بگوئی در خلوت ترین جاها و مستورترین احوال نصیحت آغاز کنی .

، و در متنبه ساختن وی بعیوش تعریض و تلویح و اشاره بهتر و مؤثر تر از تصریح میباشد و سخن را در ضمن امثال گفتن زیباتر از کشف و آشکار گفتن است .

پس از آنکه با چنین راه و روشی شروع بنصیحت و ارشاد نمودی اگر دیدی طرف با میل و رغبت بسخن تو گوش فرا میدهد و با نظر قبول آنرا استماع میکند سخن و اندرز خود را بطور کمال بگو و چیزی را که گفتنش لازم است فرو نگذار یعنی نصیحت کامل کن و لکن در عین حال از افراط و پرگوئی و ملول کردن وی پرهیز .

و در گفتن رأی و نظر خودت زیاده از يك وجه نگو و بگذار رأی تو در قلبش مخمر گردد و در اطراف آن فکر و اندیشه بنماید تا عاقبت کار را بداند .

اگر دیدی رفیق و هم نشینت بسخن و نصیحت تو اعتنا نمیکند
 سخن خود را قطع کرده معنی و مقصود آنرا بغیر آنچه مقصودت بود حمل
 نموده و روی سخن را برگردانیده نصیحت و ارشاد را بوقت دیگر که نشاط
 و فراغت و صفا قلب داشته باشد میگذاری (۱)

(۱) سخن حق و نافع همیشه در دلها اثر و نفوذ دارد بشر بالطبیعه حق دوست
 و منفعت دوست است اگر گوینده سخن حق و نصیحت را باحسن نیت و نظریات
 و حسن اخلاق و نرمی و ملایمت و بموقع بگوید دل را میرباید و اگر استعداد
 شنونده برای پذیرفتن سخن حق و سودمند چنان نباشد که در همان حال آنرا
 بپذیرد بطور حتم در دلش تأثیر عمیق میکند مانند تخمی که در زیر خاک نهان
 بوده منتظر وقت مناسب است تا برآید و بهره و ثمر بخشد این سخن حق و
 نافع هم در دل شنونده و در دماغش قرار گرفته منتظر وقت مناسب میباشد تا
 اظهار وجود و عرض اندام نموده در اصلاح قلب و فکر و کار و کردار صاحبش
 بکوشد. آری نیرو و استعداد سخن حق و نافع در دل و دماغ بشر از تخم و
 هسته‌ای که در دل خاک مستور میباشد کم و بی استعداد نیست پس گوینده سخن
 باید بکوشد در اینکه سخن حق و نافع بگوید و آنرا باحسن نیت و حسن خلق
 و نرمی و ملایمت بگوید. (مترجم)

مقایسه در اخلاق

کسیکه میخواهد در اخلاق و عادات خود تصرف و اصلاح بکند باید از اخلاق و صفات و عادات مردم آگاه شده آنها را با اخلاق و صفات و عادات خود مقایسه بنماید و بداند که او هم مانند دیگران است افراد بشر مثل و شبیه همدیگرند.

اگر دید اخلاق و صفات خوبی در آنها هست باید بداند که در او هم مانند آنها هست آشکار است و یا نهان اگر ظاهر است باید مراقب و مواظب آنها باشد تا محو و نابود نگردد و اگر پنهان است باید آنها را بهیجان درآورده و زنده بکند و در این کار مسامحه و سهل انگاری را بنخود راه ندهد در اینصورت این اخلاق و صفات در اسرع وقت و باساترین وسیله دعوت صاحبش را اجابت مینمایند.

وقتی که عیب و خلق نکوهیده و یا عادت بدی را دید باید بداند که میل بآن در نفس او هم ثابت است یا پدیدار است و یا نهان اگر دید ظاهر و پدیدار است باید بآن قهر و غلبه نموده از وجود خودش آنرا قلع و قمع بنماید و آنرا بکمی استعمال و شدت فراموشی از بین ببرد.

و اگر دید نهان و کامن است مراقب خود باشد که آن بروز نکند و بحفظ و حراست خود پرداخته نگذارد آن صفت نکوهیده و عادت بد از گریبان وی سر درآورده مقتضش بنماید.

برای انسان سزاوار است اینکه برای نفس خود از طرف خود هم ثواب و عقابی قائل شده بدین وسیله بر نفس خود سیاست کند اگر نفس در پذیرفتن فضائل و ترك رذائل خوب اطاعت کرد و باسانی منقاد گردید! بوسیله زیاد

ستودن و مسرور نمودن و اجازه تمتع از بعضی لذات جزای خوب دهد. (۱)
 و اگر دید نفس در پذیرفتن صفات خوب و کارهای نیکو خود داری
 نموده خوب اطاعت نکرده بلکه سرکشی بخرج داده رذایل را بر فضایل
 ترجیح داد بمذمت و ملامت زیاد و بندامت و پشیمانی شدید و جلوگیری از
 تمتع از لذات عقابش بکند تا رام و اطاعت کار گردد. (۲)

(۱) البته معلوم است که ستودن نفس در برابر اقدام بکار نیکو و پذیرفتن
 اخلاق و صفات خوب تا اندازه‌ای خوب است که موجب تشویق و تقویت امید
 برای پیشرفت و صلاح بیشتری باشد و گرنه در صورتیکه سبب خودپسندی و
 خود بینی و غرور و زیان باشد خوب نیست شخص خردمند و با بصیرت باید
 همیشه متوجه نعمت‌ها و توفیق خدا بوده بداند بهر کار و صفت خوب و معرفت
 و فضیلت علمی و عملی که موفق میگردد و بهر خیر و صلاح و سعادت که نائل
 میشود همگی از خدا است توفیق کار و کوشش در راه صلاح و سعادت هم
 یکی از بزرگترین نعمت‌های خدا است و هم چنین در باره اجازه تمتع از
 بعضی لذات معلوم است لذتهای حلال و مشروع است که زیان و فساد در آن
 نباشد. (مترجم)

(۲) یکی از دانشمندان در این مقام در موضوع جلوگیری از تمتع نفس سرکش
 از لذات میگوید (منع نفس سرکش از لذایذ باید بوسیله ریاضت شرعیه باشد
 مانند زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن و امثال اینها)

سخن این دانشمند دارای نکته خوبی است و آن اینست نفس را اگر از لذات
 ممنوع نموده آنرا با اشتغال بکار نیکوئی اصلاح و تأدیب نمائی بهتر است از
 اینکه آنرا فقط برنج و زحمت و ممنوعیت از لذت تأدیب نمائی زیرا که در
 رنج تنها اولاً آن فایده و مصلحتی که زیاده از رنج در کار نیکو هست از دست
 میرود و ثانیاً ممکن است بنفس از ناحیه دیگری از قبیل خاطر بد و خیالات
 و وسوسه نفس و فشار بر اعصاب زیان و صدمه‌ای برسد پس بهتر است انسان
 برای تأدیب نفس سرکش را بر ریاضت شرعیه و بکارهای نیکو و سودمند
 مشغول سازد زیرا که ریاضیات شرعیه آدمی را بسوی صلاح و سعادت سوق
 میدهد و در عین حال رنج و زحمتش باندازه و قدر لازم و مناسب و متوسط
 بوده فایده تأدیب را در بر دارد. (مترجم)

تدابیر دخل و خرج

احتیاج مردم بقوت و خوراک باعث شد بر اینکه همه کس در راه کسب و بدست آوردن آن از راه هائیکه خدا قرار داده و افراد بشر را پیمودن آن ملزم نموده است بکوشد چون مردم در باب معیشت و زندگانی دو قسمند بعضی بسببی مانند ارث و غیره از سعی و کوشش بی نیاز میشوند و برخی چنین نبوده بلکه بکسب محتاج میباشند. (۱)

(۱) اشخاص ثروتمند و توانگر هم بکار و کوشش محتاجند زیرا که اینان گرچه تا اندازه ای مال و ثروت در دست داشته میتوانند تا مدتی بدون کار و کوشش بوسیله آن زندگانی و اعاشه بنمایند و لکن بدیهی است که اگر اینان بی کار نشسته کار و کاسبی را ترک کنند پس از مدتی که مال موجودی را تمام کردند بایک مصیبت شدید روبرو میباشند زیرا که بر راحتی و عیش و عشرت خو گرفته اند و با فقر و فاقه ناسازگارند کوشش در راه تأمین معیشت برایشان دشوار است و براه کار و کاسبی آشنا نیستند و اگر هم آشنا گردیدند تازه کار و بی تجربه اند و با مشکلات و موانع روبرو میباشند در حالی که تازه بآنها وارد شده و حشت خواهند نمود خلاصه با این حال با قیافه عبوس فقر و فاقه و چهره گرفته کار و کوشش روبرو خواهند شد حقیقت مصیبتی است بزرگ بعلاوه این توانگران و ثروتمندان بمقتضای دین و دانش و عقل و وجدان زیاده بر تکالیف زندگانی شخصی خود نسبت بضعفا و فقرا و زیردستان و بیچارگان و مصالح عامه هم تکالیفی دارند که باید در این مصارف خیریه صرف و انفاق بنمایند. پس توانگران و ثروتمندان هم برای ادامه عزت و آسایش زندگانی شخص خودشان و برای صرف و انفاق در راه خدا که عبارت از مصالح دینی و عمومی است محتاج کار و کوشش میباشند باید با وجود مال و سرمایه بکاسبی پردازند و انفاق در مصارف و مصالح شخصی و نوعی را با سعی و عمل روی اساس و پایه پایدار و استواری قرار بدهند. (مترجم)

قسم دوم که بکاروکاسبی محتاجند ملزم شده‌اند باینکه بوسیله تجارت و صناعت پی کسب و بدست آوردن غذا و خوراک بروند صناعت ثابت تر و پایدار تر از تجارت است زیرا بیشتر مورد اطمینان و وثوق است زیرا که تجارت بوسیله مال صورت میگیرد و مال هم در عرضه فنا و زوال بوده و ممکن است ازدست تاجر رفته و آنرا بی سرمایه بگذارند لکن صناعت اینطور نیست بلکه چیزی است که صاحب آن آنرا آموخته میتواند بدون داشتن مال و سرمایه هم از آن استفاده نماید. (۱)

صناعات ارباب مروت سه گونه است. (۲)

(۱) همانطور که احتیاج آدمی منحصر بنفذا و خوراک نبوده مولف آنرا از باب مثال گفته همچنین راه کسب و وسیله زندگانی منحصر بصنعت و تجارت نبوده بلکه از فلاح و غیره اسباب و وسایل دیگری هم هست که مواد لوازم صناعت و امتعه و اجناس تجارت را تهیه و فراهم میسازد البته معلوم است که این دانشمند برومند از آنها غافل نبوده بلکه بلزوم کار و کوشش برای تأمین زندگانی اشاره و دو راهی از طرق مختلف آنرا از باب مثال ذکر کرده است و احتمال میرود که صناعت در نظر این دانشمند شامل همه آنها باشد چنانکه واضح است که صناعت در عبارت این فیلسوف معنی وسیعتر و شامل تری از معنی و مفهوم امروزیش دارد. صنعت که امروز در مقابل فلاح و تجارت گفته میشود شامل طلب و مشاغل ادبی و سیاسی نمیشود در صورتیکه مؤلف آنها را از امور صناعی شمرده است. (مترجم)

(۲) صنایع از حیث مراتب سود و مصلحتی که از آنها عاید جامعه میگردد متفاوت است بعضی نفع و خیر شخصی و نوعی زیاد دارد و برخی کم البته کسی که میتواند بکاری که از لحاظ خیر و سود شخصی و نوعی مهمتر است بپردازد ولی آنرا کنار گذاشته بکاری که خیرش کمتر بوده کار ضعیف است مشغول شده بدینوسیله زیان و خسارتی بخود و جامعه برساند برخلاف مروت کار کرده

۱- از ناحیه عقل و آن عبارت است از رأی صحیح و نظر صائب در مشورت و حسن تدبیر.

این صنعت ارباب سیاست و تدبیر و صاحبان مقام وزارت میباشد.

۲- از ناحیه ادب و آن عبارت است از نویسندگی و منشیگری و علم نجوم و پزشکی و غیره.

این صنعت ادباء است.

۳- از ناحیه دستها - مانند شجاعت و این صنعت سوارکاران و تیراندازان است.

کسی که میخواهد یکی از این صناعات را (۱) برای خود وسیله زندگانی اتخاذ کند باید بکوشد که بنیان آنرا بر پایه محکم و استواری قرار بدهد و در آن پیشرفت و ترقی شایان نموده بر همکنان خود تقدّم و پیشی گیرد تا در میان صاحبان آن کار پست و ناقص بشمار نیاید و عقب مانده هم محسوب نگردد.

برای آرایش و زینت مرد چیزی زیباتر از این نیست که از روی استحقاق بوسعت روزی موفق آید سپس تأمین معیشت خود را از راهی بطلبد که با اصول عفت و زفق نزدیکتر باشد و از شره و حرص و طمع آشکار و ناپاکی و آلائش دورتر بود.

مانده پاورقی از صفحه پیش

است گرچه همین کار از ضعفها که چاره جز اشتغال بامثال آن ندارند برخلاف مروت نیست نظر مؤلف باین نکته بوده و خواسته است باین اصل و قاعده اشاره نماید و گرنه صنایعی که وسیله تأمین معاش صنعتگر بوده و حاصل آنها هم رفع احتیاجات عمومی را مینماید و بادین و خرد هم مخالف نمیشد با اصول مروت و شرافت هم مخالف نمیشد. (مترجم)

(۱) این کارها برای شرایط مذکور خصوصیتی ندارد در همه کار و وسایل زندگی باید انسان بکوشد که آبرومند و جالب توجه و مورد میل و رغبت مردم باشد

باید بدانی هر زيادى كه بوسيله غلبه و حق كشى و اجبار بدست آيد و هر منفعتى كه بوسيله معصيت و گناه و بدنامى و وسايل ننگين و بى شرمى و بذل آبرو و بى مروتنى و لطمه بعرض تحصيل شود موهون و بى قدر و قيمت است گرچه ظاهرش مهم بنظر آيد و كم است گرچه مايه اش زياد باشد و سبب بدبختى است گرچه گوارا بنظر آيد و كار و خيم و ننگين است گرچه بظاهر فربنده باشد.

مالى كه بصفا و بى آلايشى بدست آمده كدورت و آلودگى در آن نباشد و باسانى تحصيل شود مشقت و زحمت زياد در آن نباشد سودمندتر و پربركتتر و گواراتر است اگرچه بظاهر كم و وزنش سبك باشد. انسان وقتى كه مال بدست آورد مقتضاي سيرت عادله و نيكو اينست كه قسمتى از آنرا در زكوة و صدقات و ابواب معروف و مصارف خيريه صرف بنمايد و قسمتى را براى مصائب و حوادث روزگار و مواقع احتياج ذخيره نمايد.

بقية باورقى از صفحه پيش

و بنياد آنرا روى اساس محكم ايمان و تقوى قرار دهد يعنى از خدا و روز جزا و حقيقت زندگى و دنيا غافل نگردد و اصول عدل و احترام حقوق و نيكوكارى و فضائل اخلاقى را مراعات نمايد تا سعى و عملش در اثر خوبى و شايستگى صورتى و معنوى نمايان و درخشان بوده سود و منفعتش فراوان و پايدارى و استوارى داشته باشد. نتيجه كار و كوشش نيكو كاران و بدكاران هيچگاه يكي نميباشد. براى خير و صلاح و سعادت فردى و نوعى همه كس در همه حال موظف است بنيكو- كارى و درستكارى و حسن و زيباتى كار و كردار و بهترين وسيله براى اينكار مهم و سعادت بخش تكميل خداشناسى و خدا پرستى است كه وجود آدمى و آثار و وجود و كار و كردارش بر طبق نظام و جمال خلقت و حكمت و تدبير خدا قرار ميدهد (مترجم)

اما در قسمت زکوة و صدقات سزاوار اینست که انفاق و صرف در آنها بطیب خاطر و حسن نیت باشد و انفاق کننده اطمینان داشته باشد باینکه آنرا برای روز حاجت و فاقه اش ذخیره و آماده مینماید و اینکه قسمت معظم آنرا در میان ارباب فقر و مسکنت بکسانی بدهد که فقر و مسکنت خود را از مردم پوشانده و پرده ایرا که خدا بسبب آن حال او را از نظر مردم مستور و پنهان نموده است پاره نمیکند و باقی مانده را بکسانی از فقراء و مساکین که نیازمندی و مسکنتشان ظاهر و پدیدار گردیده و حالشان او را برقت میآورد بدهد و اینکه این انفاق و صدقه را برای رضای خدا بکند و ثمره سپاسگذاری و جزا و کيفر از کسیکه باو انفاق میکند نداشته باشد برای انفاق در معروف شرائطی هست . ۱- تعجیل آن زیرا که عجله کردن در آن گوارا تر میباشد . ۲- کتمان آن زیرا که کتمان و پوشیده نگه داشتن آن برای ظهور آن نزدیکتر و مؤثر تر است (۱).

(۱) مراد و مقصود این نیست که انفاق کننده ظهور و آشکار شدن انفاقش را میان مردم در نظر بگیرد یعنی برای شهرت و جاه طلبی و ریاکاری اقدام بانفاق کرده و بهترین وسیله رسیدن باین مقصود را کتمان انفاق قرار بدهد بلکه مقصود اینست که انفاق باید در راه خدا و برای رضای او و اطاعت امرش باشد که فرموده است یکی از موجبات نجات و سعادت بشر اینست که قسمتی از مال در مصارف خیریه که از دستگیری از ضعف گرفته تا مصالح عمومی و دینی دامنه اش توسعه دارد صرف و انفاق شود و رضای خدا از بشر در اینست که بشر صالح و سعادتمند و رستگار گردد .

وقتی که مالدار و توانگر برای اطاعت این امر نجات بخش و دستور نیکبختی اقدام بانفاق و احسان نمود خود حقیقت و فضیلت برای آبرو و سعادت دنیوی و اخروی انسان اثری دارد که در ریاکاری و جاه طلبی و نام جوئی آن اثر نیست حقیقت و فضیلت هیچگاه پوشیده و مستور نمانده اگر صاحب حقیقت

۳ - كوچك ديدن آن زيرا كه اگر اتفاق كننده اتفاق و احسان خود را كوچك بيند كار نيكوي خود را بزرگ کرده است. ۴ - پيوسته بودن آن زيرا كه اگر آنرا قطع نمايد موجب فراموشي اول و سبب محو شدن اثر آن ميگردد (۱). ۵ - در مورد خير و عيال خوبي اتفاق شود زيرا كه اگر انتخاب محل و مورد نشود و آنرا در جاي مناسب و شايسته صرف و اتفاق نكند مثل اينست كه تخم و بذر را در شوره زار قرار بدهند كه نه صلاحيت حفظ آنرا دارد و نه قابليت رويايدين و نمو دادن.

چه اشخاصي اهليت و صلاح آنرا دارند كه وجوه بر و معروف بانها داده شود.

كسانيكه بخوبي و شايستگي آنرا صرف و خرج ميكنند و سپاسگذاري آنرا بجا ميآورند و محاسن و خوبيهاي آنرا نشر ميدهند و در برابر آن

مانده پاورقي از صفحه پيش

و فضيلت هم آنرا پنهان بنمايد آن خود مانند نور قوي از ناحيه ديگري خودش را نمايان نموده و نماينده فضيلت صاحبش ميباشد خلاصه كاري كه براي خدا باشد اثری دارد كه در ريكاري و مقاصد بست و زشت آن اثر نيست (مترجم)

(۱) هر كار نيكو در اصلاح و تزكيه نفس اثری دارد و همچنين كارهاي زشت و بست و ناروا در افساد و ناپاك و تاريك نمودن آن مؤثر است كسيكه بامر خدا اطاعت نموده براي سعادت خود و نوع خود قسمتی از مالش را بنيت خالص و پاكي در مصارف خيريه و مصالح ديني و عمومي صرف و اتفاق بنمايد از ناحيه بسيار مهمی باصلاح و تزكيه نفس و تهذيب اخلاق خود پرداخته است اگر اين كار نيكو و سعادت بخش را ترك نموده جاي آنرا به بخل و خست بدهد بديهی است اصلاح نفس و تهذيب اخلاق را بافساد نفس و بزشت و بست نمودن اخلاق و عواطف تبديل نموده است و زيان و خسارتي از اين كار برده است نه تنها اثر اخلاقی اتفاق سابق را محو کرده . (مترجم)

مودت و دوستی بخرج میدهند برای این انفاق اهلیت و استحقاق و شایستگی دارند. (۱)

اما مخارج شخصی صلاح و سداد امر در اینست که نه بحد اسراف و تزییع مال برسد و نه بخت و بخل زیاد بلکه باید در خرج کردن تقدیر و تدبیر بکار رفته بعنوان اعتدال و بمیان روی خرج شود.

اما قسمت ذخیره برای روز حاجت شخص خردمند نباید غافل باشد از اینکه روزگار حوادث و مصائب و پست و بلندی هائی دارد که باید برای آن مواقع از پیش ذخیره و مالی اندوخت زیرا که اگر از پیش برای روزهای حاجت فکری نکند و پس اندازی ننماید و با تمکن و توانائی برای آنها خود را آماده و مجهز نسازد در این مواقع باقیافه عبوس فقر و فلاکت روبرو و مواجه میگردد.

پس باید از پیش هر وقتی که ممکن باشد برای آنروزها قسمتی از مال را ذخیره کرد اما نباید در هیچ حال از کفایت و حفظ خدا غافل بود

(۱) این شرایطیکه این دانشمند برای صلاحیت و استحقاق ذکر میکند شرایط کمالی است یعنی اگر وجوه بر و معروف بچنین مردمی داده شود بکسانی داده شده است که کاملاً اهلیت و استحقاق را دارا میباشند و گرنه اگر کسی از ضعیفی دستگیری بکند و بینوائی را از فقر و فلاکت نجات بدهد اگرچه آن شخص شایسته آن نباشد که در مقابل دوستی کند باز احسان و کار خوبی کرده است بلکه میتوان گفت خلوص نیت در این مورد بارزتر است تا کسی که دوستی در مقابل بخرج خواهد داد و همچنین سایر مصارف خیریه و موارد احسان.

(مترجم)

در همه احوال کافی و دفع کنندهٔ بلا یا و مصائب خدا است. (۱)

(۱) بسیاری از مردم حتی از مسلمانان در این موضوع یا در طرف افراط و یا در طرف تفریط واقند یعنی یا چنان بعالم اسباب متوجه شده و در ملاحظه و مراعات آن از حد گذشته افراط میکنند که خدا را فراموش مینمایند و از این حقیقت روشن غافل میباشند که وجود اسباب و آثار از خدا است همه کس در زندگی خودش زیاد دیده که با فقدان وسائل و اسباب بامشکلی روبرو شده سبب ساز برایش چنان سببی ساخته که وی خیال نمیکرد و باز گاهی دیده است که با وجود اسباب و وسایل نتیجه نگرفته است.

در مقابل اینها بعضی هم در طرف تفریط واقع شده بکلی از اسباب روگردان و معرض شده عقیده ندارند باینکه خدا بحکمت بالغه خود در جریان مقدرات امور عالم اسبابی قرار داده است و فرموده است انسان پی آنها برود و در عین حال نظر و اعتمادش بخدا باشد و باو توکل داشته باشد.

مؤلف باین حد اعتدال که دستور دین مقدس اسلام است اشاره

مینماید. (مترجم)

سیاست مرد در باره زن

زن شایسته و نیکو شریک مرد است در ملکش و قیم (۱) اوست
در مالش و جانشین وی است در خانه اش و امین وی است در پرورش و
تربیت فرزندانش .

(۱) مقصود از قیمومت اینست که تدبیر و رأی صائب و خانه‌داری زن خوب
و شایسته در دخل و خرج شوهرش چنان مدخلیت و اهمیت دارد مثل اینست که
مدیر و مدبر امور دخل و خرج وی است .
واضح و روشن است که عقل و رأی و خانه داری و اخلاق زن خوب در
انتظام دخل و خرج و پیشرفت حیات اقتصادی خانواده تأثیر نمایان دارد
چنانکه باز معلوم و مسلم است بدخرجی و بی‌نظمی و بداخلاقی زن از نواحی
مختلفه موجب بی‌نظمی و خسارت و زیان در حیات اقتصادی و کدورت و فساد
در حیات اخلاقی خانواده میباشد . (مترجم)

اوصاف بهترین زنها

بهترین زنها زنی است که دارای صفات ذیل باشد :

- ۱ - خردمند باشد.
- ۲ - دیندار باشد.
- ۳ - با شرم باشد.
- ۴ - زیرک و با فطنت باشد.
- ۵ - دوستدار و با محبت باشد.
- ۶ - ولود باشد.
- ۷ - زبان دراز نباشد.
- ۸ - اطاعت کار باشد.
- ۹ - پا کدل و بی غش باشد.
- ۱۰ - در پشت سر مرد و حال غیبت او امین باشد.
- ۱۱ - وزین و سنگین باشد.
- ۱۲ - با وقار باشد.
- ۱۳ - با هیبت باشد. (۱)
- ۱۴ - در مقام خدمت بشوهرش تکبر نرزد بلکه فروتن باشد.
- ۱۵ - تدبیر کار و کردارش را خوب و نیکو بنماید.
- ۱۶ - اندک شوهرش را بصره جوئی زیاد کند.
- ۱۷ - گرد و غبار حزن و اندوه را از دل شوهرش بوسیله اخلاق نیکو و زبانش پاک کند و هموم شوهرش را با لطف مدارای خود تسلیت دهد.

(۱) یعنی وضع و هیکلش اجازه ندهد که کسی بانظر بدی باو نگاه بکند و یا سخن هرزه و نامناسب بگوید و یا رفتار زشت و ناروایی بنماید. (مترجم)

اصول سیاست مرد در باره زن

اصول و قواعد سیاست مرد در باره زن در این سه اصل و قاعده کلی مندرج و مجتمع میباشد.

- ۱ - هیبت شدید یعنی زن از مخالفت دستور شوهر کاملاً بترسد.
- ۲ - کرامت تامه یعنی تکریم و محترم نگاه داشتن زن.
- ۳ - مشغول ساختن خاطر زن بکار مهم.

اما لزوم هیبت اگر زن از شوهر ترس و ملاحظه ای نداشته باشد شوهرش در نظرش موهون میگردد وقتی که شوهر در نظر زن موهون گردید زن بامر و فرمان شوهر اطاعت نمیکند و از چیزی که نهی کرده است خودداری نمی نماید سپس باین حد اکتفا و قناعت نکرده می کوشد کار را معکوس نموده مرد را مقهور و مطیع خود میسازد تا کار بجائی منتهی میگردد که زن فرمان فرما و مرد بالطبع فرمانبر میشود و زن از کارها و چیزهاییکه بر خلاف میل و آیش باشد مرد را نهی میکند و مرد هم مجبور میباشد که از نزدیک شدن بآن چیز و یا کار خودداری بنماید و زن صاحب تدبیر گردیده مرد باید در تحت سیاست و تدبیر او زندگی بنماید هنگامیکه کار باینجا رسیده و اصول سیاست خانواده معکوس و واژگون گردید نمرود و طغیان و قصور رأی و سوء تدبیر و گمراهی و نادانی و هوسبازی زن در جریان مقدرات زندگی خانواده حکمفرما گردید ننگ و هلاکت و بدبختی روزگار آن خانواده را تیره و تار خواهد نمود.

پس ترس و خودداری زن از تخلف از امر و نهی شوهر پایه و اساس سیاست مرد است در باره زن .

این اصلی است که بوسیله عمل بان راه هر عیب و نقض بسته میگردد و در غیاب مرد هم زن را در حد خود نگاه میدارد .

چیز دیگر و سیاست دیگری نمیتواند جانشین آن گشته مرد را بی نیاز از این عامل مهم بنماید و بدون عمل باین اصل انتظام امور مرد و زن نسبت بیکدیگر ناقص و ناتمام میباشد .

وسیله ترس زن از مخالفت دستور مرد عبارت است از امور ذیل :

۱ - مرد احترام خود را نگهدارد .

۲ - دین و مروت خود را حفظ کند .

۳ - بوعد و وعید خود عمل نماید .

اما تکریم زن یعنی مرد بزن خود شرافت و احترام قائل بشود از جمله منافع این کار اینست زن آزاد و با شرافت و قتیکه دید شوهرش نسبت باو شرافت و احترام قائل است کوشش میکند که حس احترام و تکریم شوهرش نسبت باو دوام و همیشگی داشته باشد و سعی مینماید در اینکه نگذارد علل و مبانی آن از بین برود .

این علاقمندی و سعی زن برای حفظ استدامت و همیشگی این احترام و تکریم ویرا وادار میکند باینکه برای شوهرش از خود چنان خوبی و لیاقت و شایستگی از حیث اوصاف و رفتار و کردار نشان بدهد که شوهرش بجز راه احترام و تکریم نمی تواندست با تکلیف سخت و غیره آنرا بدست آورد .

بعلاوه حیثیت و شرافت زن هر قدر بیشتر باشد بر شرافت و جلال و بلندی مقام شوهرش بهتر و بیشتر دلالت میکند .

تکریم و احترام مرد نسبت بزنش عبارت است از امور ذیل :

۱ - او را با وضع خوبی نگهدارد .

۲ - اغاره او را ترك كند (۱)

۳ - خاطر زن را بیکاری مهم مشغول سازد - باید مرد

خاطر زن را بیکاری مشغول بدارد زیرا که اگر زن بیکار باشد و بمشغولیتی سرگرم نباشد همش مصروف میشود بآرایش و پیرایش و خودنمائی و اینکار ویرا و امیدارد باینکه تکریم و احترام شوهرش را درباره خود کوچک بشمرد و زمان زیادتی آنرا کوتاه بداند و از نیکی و اطمینان او راضی و خوشنود نگشته بلکه خشمگین گردد . (۲)

(۱) اغاره در لغت بمعنی تولید حس غیرت بواسطه هوو و غیره و بمعنی زیاد دقت گرفتن در کار آمده هر دو این معانی محتمل بود لذا عین لفظ مؤلف را در متن نقل و در پا ورقی معانی مناسب آن را ذکر کردم . من نتوانستم یکی از این دو معنی را بطور یقین ترجیح دهم شاید بعضی از خوانندگان بتوانند . (مترجم)

(۲) واضح و روشن است همانطور که کار نیکو و شایسته یکی از عوامل مهم صلاح و سعادت بشر است همچنین نبودن کار سودمند هم زیان زیاد و خسارت مهمی بروحیات او متوجه میسازد .

اگر هیچ ضرر و زبانی در بیکاری نباشد خود همان تفضیح عمر عزیز و از دست دادن سرمایه قوا و مواهب جسمی و روحی که خدا برای رشد و صلاح و سعادت انسان باو عطا فرموده برای زیان و خسارت آدمی کافی است تا چه رسد باینکه هنگام بیکاری وسوسه‌ها و خاطره‌های بدی باقلب و روح و عواطف وی بازی بنمایند و چه تألم و عذاب روحی در اثر خیالات ناگوار برایش فراهم آید .

بیکاری آدمی را تنبل و کسل می نماید و روحش را پژمرده و افسرده

سیاست مرد در باره فرزندش

از جمله حقوق فرزند در زمه پدرش اینست که ویرا بنام نیکو بنامد (۱)

سپس دایه خوبی برای او انتخاب کند که احق و بی خرد و بیمار نباشد زیرا

مانده پاورقی از صفحه پیش

مینکند و موجب دلنگی میگردد و عقل را تیره و فکر را تاریک و عواطف را سست می نماید .

بیکاری نیرو و نشاط را از دست قوا و غرایز گرفته آنها را بتدریج بسوی سقوط و انحطاط سوق میدهد بیکاری بصحت و سلامتی انسان هم مضر میباشد خلاصه بیکاری ضرر و زیان زیاد بعقل و فکر و قلب و عواطف و قوا و غرایز و اخلاق و آبرو و بصحت و سلامتی انسان دارد .

این ضررهای گوناگون بمرد و زن بیکار هر دو متوجه میباشد .

البته مرض بیکاری در تن و روان زن که ضعیفتر از مرد می باشد بسرعت و سهولت میتواند بفعالیت پردازد . پس بنا بر این بر مرد که رئیس خانواده و سانس افراد آن و مدیر امورشان میباشد لازم است که میکرب بیکاری را بکلی از محیط خانواده خود دور و بر کنار نموده در سایه ایمان و تقوی بوسیله کارهای نیکو و سودمند موجبات رشد و صلاح و سعادت خود و افراد خانواده خود را فراهم سازد . (مترجم)

(۱) نام شخص در روحیه وی تا اندازه ای تأثیر دارد مخصوصاً در نفس مردمان هوشمند و حساس اگر پسری را بنام یکی از مردان بزرگ دنیا که سود فراوانی از وجودش بعالم انسانیت رسیده است بنامند و منظور از انتخاب این اسم این باشد که این پسر پس از آنکه بزرگ شد برای رسیدن بمقام بلند در عالم انسانیت همیشه فکر و نظرش متوجه عظمت آن بزرگ بوده تا بدین وسیله همت خود را بلند و اراده خود را قوی بنماید و در تربیت بعدی هم بر طبق این نظر بلند

چنانکه گفته شده است شیر سرایت میکند. (۱)

هنگام فطام بچه یعنی زمانی که شیر خوردن بچه تمام شده مبدل
 بغذا های دیگر میگردد شروع شود بتأدیب و تربیت اخلاقی او .
 پیش از آنکه بچه بخوهای بد و عادات زشت آشنا گشته صورت آنها
 در صفحه نفسش نقش بندد باید او را با اخلاق نیکو و صفات پسندیده و
 عادات ستوده روبرو و مواجه ساخت و وجودش را بآنها بیاراست .
 باید بچه را از کار های بد دور و از عاداتی که عیب شمرده میشود
 برکنار نمود .

مانده پاورقی از صفحه پیش

رفتار شود یعنی آن پسر را بر طبق اصول انسانیت تربیت نموده ایمان و تقوی
 و فضایل علمی و عملی که راه صلاح و سعادت است متوجه نمایند البته این پسر
 وقتی که مرد شد از یادآوری نام آن بزرگ تاریخ استفاده خواهد کرد لذا در
 عهده اسلام هست که پسرهای خودتان را بنام پیغمبران و پیشوایان دین بنامیدو
 همینطور در نام گذاری دختران خوب است بنام بانوان بزرگ دین بنامند
 خلاصه اینگونه نام گذاری از جمله وسایل تلقین بنفس است که امروز خیلی
 مورد توجه واقع گردیده است . (مترجم)

(۱) بقدر امکان نباید بچه را بدست دایه داد زیرا که آن علاقه و مهری
 که مادر نسبت بفرزندش دارد در دایه نیست و نیز وقتیکه سرایت روحیات
 بوسیله شیر دادن وجود داشته باشد چنانکه این فیلسوف اشاره میکند و در
 زبانها هم از راه تجربه شایع است در این صورت اطمینان بجهات اخلاقی و
 روحی دایه کار مشکلی است بعلاوه ممکن است دایه مرض ساری کاهن و
 پنهانی داشته باشد که اولیای بچه ملتفت آن نشوند مادران خردمندو علاقمند
 بفرزند نباید شیر دادن به بچه خود را منافی شرافت و یا مزاحم راحتی خود
 دانسته نوردیدگان خود را بدست بیگانگان بسپارند . البته مواقع ضرورت و
 حاجت مستثنی است . (مترجم)

برای نائل شدن باین مقصود مرہی باید گاهی تہدید و گاهی ترغیب نماید و هنگامی بستودن و زمانی بمذمت وقتی باقبال و موقعی باعراض و یکباربمتوحش نمودن ازکار زشت و بار دیگر بمأنوس نمودن بکردار نیکو او را از بدیہا گریزان و بکار های نیکو مایل و عامل بنماید و هر یک از این وسایل را در جای خود بکار برد .

اگر تنها این وسائل کافی نباشد بلکه بکمک دست ہم احتیاج پیدا کنند در اینصورت نباید از زدن خودداری کند و باید زدن بچه دربار نخستین کم ولی دردناک باشد چنانکہ حکماء گفته اند و این تأدیب راپس از ترسانیدن سخت و آماده کردن شفیعان انجام دهد زیرا کہ اگر کتک اول دردناک باشد بعد از آن بچه از کتک میترسد و اگر کتک نخستین خفیف بوده دردناک نباشد بچه دیگر از کتک نمیترسد و بآن اعتنا نمینماید .

آموزش و پرورش مدرسی فرزندان

زمانیکه مفاصل بدن بچه سخت و زبان وی درست گویا و گوشش برای شنیدن و پذیرفتن سخن آماده و وجودش مستعد فرا گرفتن علم و ادب گردید باید باو علم و ادب آموخت .

اولا باید در انتخاب آموزگار و مربی اودقیق شد که خردمند و دین دار باشد و براه تهذیب اخلاق و پرورش و تربیت بچه آشنا و بینا بوده باوقار و سنگین با مروت و پاک دامن و نظیف باشد و راه معاشرت را بداند .

اجتماع در آموزشگاه و فوائد آن

اگر در آموزشگاه بچه تنها باشد یعنی همدرس و همکار دیگری با او نباشد موجب رنجش آموزگار و شاگرد هر دو میگردد لذا بهتر این است که از فرزندان مردمان جلیل که دارای اخلاق و آداب میباشند در مدرسه مجتمع شده در دور هم بفرایه گرفتن علم و ادب و اخلاق پردازند این کار و ترتیب چند فایده در بردارد :

۱ - شاگردان همیشه با نشاط و حریص بآموختن علم و ادب و اخلاق میباشند گاهی با یکدیگر مباحث میکنند و گاهی بحال همدیگر غبطه میخورند .

و موقعی عزت نفس و ادارشان مینماید از دیگر شاگردان عقب نمانند .

۲ - شاگردان مجتمع با یکدیگر سخن میگویند این سخن گفتن

سبب روشنائی و فزونی عقل و فهمشان میگردد زیرا هر يك شیرین ترین

سخنی را که دیده و شنیده است بدیگری میگوید و این شیرینی موجب شکفتی و شکفتی سبب حفظ و گفتن آن بدیگری میگردد.

۳ - فایده دیگر اجتماع که گفتیم آنست شاگردان با یکدیگر رفیق میشوند و بهمدیگر احترام مینمایند و میخواهند بر یکدیگر سبقت کنند و معاوضه و مبادله حقوق مینمایند همه اینها اسباب مباحات و محاکمات و مسابقه بوده موجب تهذیب اخلاق و تحریک همت ها و تمرین عادات خوب می باشند. (۱)

چه باید آموخت

در مرتبه اول باید قرآن را بیاموزند و نشانه های دین را باو تلقین کنند

(۱) برای حصول این فوائد در آموزشگاه این دانشمند بزرگ دو چیز را بطور شرط اساسی ذکر کرده یکی اینکه آموزگار و مربی بچه ها دارای آن اوصاف پسندیده و اخلاق فاضله ای که بیان کرده است باشد و دومی اینکه شاگردان از فرزندان خانواده های اخلاق و ادب در آموزشگاه جمع بشوند اما شرط اول که راجع بمعلم و مربی میباشد در هر حال و در هر آموزشگاه خواه عالی و خواه دانی باشد باید مراعات شود تا تحصیل شاگردان بصلاح و سعادت دنیا و آخرت تمام شود اما شرط دوم در مدارس عمومی که از هر طبقه شاگرد پذیرفته تعلیم و تربیت میکنند غیر عملی است و صلاح هم نیست که این مدارس که برای تعلیم و تربیت فرزندان ملت و توسعه معارف تأسیس شده اند جلو شاگردان را که از طبقات مختلفه می آیند بگیرند. و قتی که بجهت دینی و اخلاقی و ادبی معلم و مربی دقت و مراقبت بعمل آمد و وضع مدارس چنان خوب و منظم و مطابق میزان فضیلت صورت گرفت که محیط علم و اخلاق و ادب گردید باوجود این دو شرط نه تنها ورود شاگرد از طبقاتیکه تربیت اخلاقی خانواده کی خوب ندارند زیان بشاگردان دیگر نمیرساند بلکه خود آنها در مدرسه اصلاح میشوند. (مترجم)

و اصول و قواعد زبان را تعلیم نمایند. پس از آموختن قرآن و حفظ و قواعد زبان نظر کنند چه هنر و صنعتی را می‌خواهند برای بدست آوردن مال و وسیلهٔ معیشت بیاموزند اصول و قواعد آن رشته را تعلیم نمایند. (۱)

استادی که می‌خواهد صنعت بیاموزد باید بداند که نمیتواند بهر شاگرد هر صنعتی را تعلیم کند بلکه هر کدام از شاگردان ذوق و شایستگی آموختن و فرا گرفتن صنعت مخصوصی را دارند باید بهر کس مناسب ذوق و استعدادش صنعت آموخت و گرنه تعلیم و تربیت نتیجه مطلوبه نمیدهد. دلیل بر این سخن اینست اگر همه کس شایسته و مستعد آموختن همه صنایع بود میبایست همه کس دارای ادب و صنعت باشد و همه مردم به برگزیدن شریفترین آداب و عالیترین صناعات اجتماع بکنند.

و دلیل دیگر اینست آموختن بعضی از آداب برای قومی آسان و برای

(۱) در چیزهای آموختنی خواه مدرسی باشد و خواه غیر مدرسی منظور اساسی باید در نظر باشد یکی آنکه لازمهٔ حیثیت انسانیت و زندگی شرافتمندانه و سعادت‌مندانه بشر است البته آموختن این قسمت در درجهٔ اول بوده و بر همه کس لازم و ضرور است. قرآن مجید که بزرگترین و مهمترین کتابهای مذهبی و غیر مذهبی دنیا است اصلاح همهٔ شئون حیات مادی و معنوی بشر را در نظر گرفته آئین انسانیت و رهنمای صلاح و سعادت است البته لزوم آموختن آن در درجهٔ اول بوده و باید بطور عموم بهمه کس تعلیم بشود.

منظور دوم بدست آوردن وسیلهٔ معیشت میباشد در این قسمت البته باید خصوصیات و استعداد و ذوق و سلیقه اشخاص را در نظر گرفت و مطابق تناسب و شایستگی هر کس فنی و صنعتی باو آموخت البته چون این قسمت پس از آموختن قسم اول که مشترك و عمومی بود صورت میگیرد باید بر طبق اصول آن یعنی بر طبق آئین آن بوده صالح انسانیت باشد که از آن در فقه اسلامی بکسب حلال و مشروع تعبیر میشود. (مترجم)

دیگری دشوار میباشد لذا می بینی بعضی از مردم بی بلاغت میروند و برخی بی نحو و بعضی بی شعر و دیگری بی خطابه هر کسی رشته مناسب فوق خود را تعقیب مینماید و همچنین وقتیکه از رشته های مختلف زبان خارج شده برشته های دیگر فنون و صنایع نظر میکنی می بینی یکی علم طب را اختیار مینماید و دیگری هندسه را و همینطور طبقات مختلفه مردم هر طبقه ای رشته مخصوصی را اختیار و تعقیب مینمایند.

علت این انتخابات و مناسبات و شایستگی ها علل خفیه و اسباب غامضی است که فهم و ادراک بشر از دریافتن آنها قاصر و کوتاه است و از قیاس و نظر بیرون است کسی آنها را نمیداند مگر خدا.

پس بنابراین استاد پیش از شروع بتعلیم باید طبع و قریحه شاگردش را بسنجد و هوشش را بیازماید سپس مناسب فوق و استعدادش برای وی از هنرها و صنایع انتخاب نماید.

و پس از آنکه یکی از هنرها و صناعات را برای شاگرد برگزید از اندازه میل و رغبت شاگردش نسبت بآن اطلاع حاصل کند و نیز بداند که آیا در آن رشته سابقه دانشی دارد یا بکلی بی اطلاع و بی سابقه میباشد و آیا افزار و آلات کارش با او سازگار است یا نه و آنگاه عزم خود را جزم کند چه این ترتیب با اصول حزم موافق تر و از تضییع وقت شاگرد دورتر میباشد.

واداشتن فرزند بتأمین زندگی خود

زمانیکه فرزند تا اندازه‌ای اصول و قواعد صنعت را فرا گرفت مقتضای تدبیر اینست که از همانوقت او را وادارند که از همان مقدار اطلاع خود برای کسب و تأمین معاش خود استفاده نماید (۱) و اینکار دوفایده در بر دارد :

۱ - وقتیکه لذت استفاده از صنعت خود را در تأمین معاش چشید بسود و منفعت کارش علاقه‌مند و محبتش بصنعتش بیشتر شد در تکمیل آن میکوشد .

۲ - پیش از آنکه تأمین معیشتش کاملاً بعهده خودش قرار گیرد بطلب معاش عادت میکند .

ما کمتر دیدیم از پسران ارباب مکنّت از اعتماد بدارائی پدر سالم مانده باشد و هنگامیکه بدارائی پدر اعتماد نمود این اعتماد او را نمیگذارد بی‌صنعتی رفته تا بدینوسیله طلب معیشت بنماید و مانع میشود از اینکه ادب تحصیل کرده بزور آن خود را بیاراید .

(۱) البته باید کار کردن و استفاده نمودنشان باندازه استعداد و صلاحیتشان بوده از حد خود تجاوز نکنند زیرا که اگر بکارهای فوق صلاح خود مداخله نمایند و یا مزد زیاد بگیرند زیان بخود و دیگران میرسانند مخصوصاً در قسمت هائیکه کارشان بانفوس و حقوق مردم تماس داشته باشد مانند تعلیم و قضاوت و پزشکی و مانند اینها اگر این نکته را مراعات نکنند زیان و خسارت مهمی بجامعه متوجه خواهند نمود . (مترجم)

و نیز مقتضای تدبیر اینست پسر وقتیکه بکسب معاش از صناعت
خود موفق گردید برای او زن گرفته خانه اش را جدا بنمایند تا بازیچه
شهوات نشود. (۱)

(۱) این چند دستور اخیر برای حفظ فرزندان از خطر و آسیب گوناگون که
صحت مزاج و سلامتی روح و عقل و اخلاق و عواطفشان را در اول دوره جوانی
تهدید مینمایند نهایت درجه مهم میباشد. (مترجم)

سیاست مرد در باره خدمتکاران

فایده خدمتکار

خدمتکاران انسان بمنزله اعضا و جوارح بدن وی میباشند و نیز همانطوری که گفته اند نگهبان مرد بمنابه روی وی و محررش بجای قلمش و کسی که پیغام او را میبرد بمنزله زبانش میباشد همچنین ما میگوئیم خدمتگذاران مرد دست و پای مردند زیرا کسیکه کار پای شما را انجام دهد بجای پای شما است و کسیکه کار چشم را انجام داده شما را از آنچه که دیدگانتان حفظ میکند حفظ نماید بمنابه چشم شما است .

پس فایده خدمتگذار بسیار مهم است . اگر خدمتکار نباشد تا اندازه مهمی راحتی از شما سلب میشود .

سزاوار است اینکه خدا را حمد کنی در مقابل این نعمت که برای تو از خدمتکاران و کارگذاران مسخر کرده و نیز سزاوار است اینکه آنها را بخودت نزدیک کنی و از خودت دور نکنی و تفقد نمائی و مهملشان نگذاری . و بارفق رفتار کنی و تنگ نگیری زیرا که آنها هم بشزند خسته و ملول میشوند و سستی و پیری بآنها عارض میگردد حوائج و خواهشهاییکه در طبیعت بشر هست برای آنها هم هست .

راه انتخاب خدمتکار

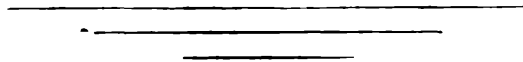
راه اتخاذ خدمتکار اینست که نخست او را بشناسی و امتحان کنی و از صفات و اخلاق و افکار و کردارش آگاهی یابی سپس او را برای خود بسمت خدمتگذاری پذیری.

اگر نتوانستی چنین شناسائی و آگاهی از وضع و حالش بدست آوری آنگاه از راه حدس و تقدیر و فراست بقیافه و وجناتش بدقت نظر کردن و وارد شدن با او از راههای مختلف تا اندازه‌ای سبب آگاهی از اخلاق و احوالش می‌باشد. از کسانی که امراضی مانند برص و غیره دارند دوری کنید و در خدمتکار کمی عقل و حیا برشامت و خفت زیاد رجحان و برتری دارد و بکسانی که داهیه هستند اطمینان نکنید زیرا که آنها از مکر و حيله عاری نمی‌باشند.

پس از این مراتب نگاه کن خدمتکاری که می‌آوری بچه کار صلاحیت دارد هر کاری که می‌بینی صلاحیت و شایستگی آنرا زیاد دارد بآن کار او را بگمار و انجام آنرا از وی بخواه خدمتکار و کارگذار را از کاری بکار دیگر و صنعتی بصناعت دیگر انتقال ندهید زیرا که اینکار از جمله عوامل مهم فساد و خرابی کار است برای هر کس معرفتی و صنعتی می‌باشد که مطابق طبع و غریزه‌اش بوده مانند طبیعتش گشته نمیتواند از آن دوری کند پس وقتی که کارفرما خدمتکار را از کاری که آنرا نیکو و استوار کرده و ممارست و عادت نموده انتقال دهد بکار دیگری که کارفرما آنرا برای خودش برگزیده

و باراده خوش انتخاب نموده ولی با طبع و ذوق خدمتکار سازگار نیست بلکه مورد نفرت او میباشد البته نظام خدمتگذاری مختل میگردد و کار دومی را بطور اجبار انجام میدهد در نتیجه این کار اجباری حال خدمتکار مثل حال مریض میشود.

در مأموریت جدید وجود این خدمتکار سودمند نمیگردد مگر اینکه چند برابر آن از مهارت و صلاح کار اولی دور شود و آنرا فراموش نماید و هنگامیکه دو باره بسوی آن برگشت کارش بدتر و خراب تر از مأموریت جدیدش می شود.



چند دستور سودمند

سزاوار نیست در مقام خرده‌گیری و تغیر بر خدمتکار کارش را از دستش بگیری زیرا این کار در اثر کم‌حوصلگی و بی‌صبری و کمی حلم سر میزند و نیز اگر کار او را از دستش بگیری محتاج بدیگری میباشی که آن کار را انجام دهد و قتیکه این کم‌حوصلگی و این گونه سیاست عادت تو باشد نمیتوانی خدمتکار را نگهداری بالاخره بی‌خدمتکار خواهی ماند پس سزاوار اینست که در دلهای خدمتکاران این سخن جای دهی و راسخ کنی که هیچیک از آنها از خانه تو بیرون نخواهند رفت و همیشه در خانه این سیاست باصول مروت و کرم و وقار نزدیکتر میباشد. خدمتکار دلبستگی و دلسوزی و محبت و طرفداری نسبت بتو نمیکند مگر اینکه در نظر او محقق باشد که بامخدوم و کارفرمایش در نعمت و ملک و منفعتش شریک و سهیم میباشد و از عزل و بیرون کردن ایمن خواهد بود.

و قتیکه خدمتکار گمان کرد که حرمتش پیش صاحبش محفوظ نبوده و مقام پایداری در نظر او ندارد اهتمام و علاقه بکار چنین صاحب‌کاری بخرج نمیدهد و بلکه همش ذخیره اندوختن برای روز بد رفتاری مخدوم و بیرون رفتن از خانه او میباشد.

باید کار فرما برای نیکو کردن رفتار و کردار خدمتکار تا حدی اخراج از خانه مراتب دیگری از طرق اصلاح در دست داشته باشد و آنها را بکار برد.

بنابراین خدمتکاریکه رفتار و کردارش را نیکو کند باید نیکوئی او را استوار کرد و در موقع لغزش عفو نمود و هرگاه یکی از آنها پس از توبه توبه و عهد را شکسته باز کارزشتی کند باید بنحوی عقوبتش کرد و تا اندازه‌ای سطوت باو نشان داد و ملامتیکه رشته خدمتش نگسسته و باصرار بکار زشت تباهر ننماید باید از درست شدن اخلاق و کردارش ناامید نگردید و هرگاه خدمتکاری که گناه سخت و یا خیانت شنیعی بکند که قابل بخشش نباشد و قانون سیاست اجازه عفو ندهد مصلحت اینست هر چه زود تر چنین خدمتکار را از خانه بیرون کنند و گرنه خدمتکاران دیگر هم فاسد میشوند.

ابواب رساله در بیان آنچه سزاوار میباشد مرد در باره اصلاح نفس و خانوادهاش بکاربرد پایان رسید در این رساله از سخن زیاد ما مقدار کمی را گفتیم و شرح و بسط را کنار گذاشته باجمال گوئی پرداختیم.

قسمت دوم

مأخوذ از شفا

تذکر

چون مؤلف « رساله تدبیر منزل » بمنظور ازدواج و تشکیل خانواده و اساس استحکام و مصالح آن نظر داشته و از آن طرف هم توجه انظار باین نکات لازم و ضرور است مناسب دیدم قسمتی از مطالب مهمی را که فیلسوف نامی ایرانی :

شیخ الرئیس ابوعلی سینا

در آخر « کتاب شفا » در این موضوع نوشته است ترجمه کرده و قدری هم در اطراف آن سخن بگویم و شرح و بسط قائل شوم تا مطالب روشنتر گردد.

نجمی زنجانی

اساس و منظور ازدواج

شیخ الرئیس در کتاب شفا اساس و یا منظور عمدہ ازدواج و زناشوئی را امر توالد و تناسل کہ مایهٔ بقاء نوع انسان است قرار داده میگوید: « در ازدواج نخستین چیزی کہ لازم است بآن آغاز شود اینست بازدواجی اقدام شود کہ وسیلهٔ تناسل گردد و دعوت مردم بچنین زناشوئی و ازدواج واجب و لازم است زیرا چنین ازدواج سبب بقاء نوع است و بقاء نوع دلیل جود خداست » .

در این عبارت بدو نکتهٔ مهم اشاره شده است .

۱ - اینکه اساس و یا منظور عمدہ زناشوئی و ازدواج باید توالد و تناسل باشد و باید بازدواجی اقدام نمود کہ این منظور را تأمین نماید . در رساله تدبیر منزل کہ ما آنرا ترجمہ کردیم منظور زناشوئی و ازدواج تنها جنبہ اقتصادی قرار گرفته بود و تولد فرزندان بطور امر قہری و یکی از لوازم و آثار طبیعی زناشوئی معرفی شده بود .

از مجموع این دو سخن کہ در مقام بیان اساس و یا منظور عمدہ زناشوئی در دو کتاب نوشته شده بطور واضح و آشکار معلوم میگردد کہ مؤلف بجنبہ های مختلف موضوع متوجہ بوده ولی در هر دو مقام خواسته است یکی از مصالح و منافع عمدہ ازدواج را بیان کرده و آنرا اساس و یا منظور عمدۂ ازدواج قرار دهد .

ولی اساس و منظوری کہ برای امر ازدواج در رساله تدبیر منزل و کتاب شفا گفته شده است با ہم فرق و تفاوت دارند و این فرق و تفاوت

هم نه تنها در خود این دو جنبه و مصلحت است که یکی جنبه و مصلحت اقتصادی است و دیگری جنبه و مصلحت حیاتی و نوعی است بلکه در آثار و لوازم این دو جنبه و مصلحت در شئون زندگی انسان هم فرق و تفاوت زیاد دارند حیات علمی و ادبی و اخلاقی و اجتماعی بشر در هر يك از این دو حال طوری و بشکلی پیش میآید که در آن دیگری آن طور و بآب شکل نیست بدیهی است کسیکه برای تأمین جنبه و مصلحت اقتصادی (اندوختن و ذخیره کردن مال و نگهداری و حراست آن چنانچه در رساله تدبیر منزل شرح داده شده است) اقدام بامر ازدواج مینماید با آن شخصی که برای تولید مثل و بقاء نوع زناشوئی کند خیلی تفاوت خواهند داشت .

حیات دینی و علمی و ادبی و حقوقی و اخلاقی و اجتماعی و صحی خانواده‌ای که بدست این دو شخص تشکیل مییابد یکسان نخواهد بود اولی چون اساس و منظور زناشوئی و تشکیل خانواده را تأمین جنبه مادی قرار داده و جمع کردن و اندوختن مال و مایه حیات جسمانی را وجهه همت خود ساخته است لذا بحیات معنوی چندان توجه نمیکند و بعلم و معرفت و دین و اخلاق و آداب و تربیت و بالجمله بحقوق بشریت و فضائل انسانیت مانند آن دیگری اهمیت نمیدهد و دومی چون هدف و منظورش از زناشوئی و تشکیل خانواده يك امر نوعی است که حیات و بقاء نوع است و طبعاً این حس و ادراك در اثر معرفت و بصیرت حاصل میگردد لذا چنین شخصی برای جامعه فرزندان نیرومند و آبرومند و صالح و رشید تقدیم مینماید و این منظور هم عملی نمیکردد مگر با توجه شایان بحیات علمی و دینی و اخلاقی خانواده و اهمیت دادن پرورش نیکو و سودمند فرزندان .

پس معلوم گردید که این دو منظور (منظور اقتصادی مادی و منظور نوعی معنوی) فی حد ذاته و در آثار و لوازم با یکدیگر فرق زیاد دارند. کسانی که با منظور و اساس قرار دادن یکی حتی جنبه دیگری را از نظر دور سازد و ضایع نکند کم است زیرا که چنین شخصی باید دارای معرفت و بصیرت کافی و شایان باشد و آنهم در مردم کم است.

پس لازم است در این موضوع قدری دقیق شده به بینیم کدام یک از این دو جنبه و مصلحت قابل این است که اساس و منظور ازدواج و تشکیل خانواده قرار گیرد و به بینیم آیا میتوان منظور و اساس دیگری قرار داد که دارای دائره وسیعتری بوده بتواند فوائد و مصالح ازدواج و خانواده را بهتر فراهم سازد و همه مصالح و منافع آنرا در نظر گرفته مصالح حیات مادی و معنوی هر دو را تأمین بنماید؟

اما در مقام ترجیح یکی از این دو جنبه و مصلحت که ذکر شد البته معلوم است که انظار مختلف است بعضی جنبه و مصلحت اقتصادی را ترجیح میدهند و برخی جنبه و مصلحت حیاتی و نوعی را بهتر و برتر می دانند.

مردمان مادی که مادیات را هدف و منظور قرار میدهند البته هر چیزی که وسیله جمع آوری مال باشد و قوا را برای این منظور بهتر بچربان بیندازد ارزش بیشتر و اهمیت زیادتری بآن قائل میشوند و همه چیز را از لحاظ مادی مورد توجه و علاقمندی قرار میدهند اینان بجنبه ها و جهات دیگر اشیاء و موضوعات نگاه نمیکنند و مقایسه و موازنه درست با میزان خرد و دانش بین جهات و جنبه ها نمی نمایند تا بگوئیم دلیل منطقی اینها چیست و خود اینها هم هرگاه با میزان عقل و شرع براه و روش خود

بنگردد خود بتنقید و ملامت خویشتن میپردازند و کار خود را بوالهوسی و هواپرستی میدانند.

ولی بدون تردید همه اشخاصی که بجنبه مادی این قبیل موضوعات نگاه کرده و آنرا مورد توجه و علاقمندی قرار میدهند اینطور نیستند که بجنبه های دیگر ابدأ متوجه نباشند و از آنها بکلی منصرف باشند خصوصاً شخص دانشمندی مانند فیلسوف بزرگ ابن سینا. البته چنین دانشمندی وقتی که جنبه مادی موضوعی را که جنبه های دیگر مهم و آشکاری هم داشته باشد مورد توجه قرار داد معلوم است که آن جنبه های دیگر را از نظر دور نمیسازد و عدم فرض نمینماید بلکه میخواهد از رهگذران جنبه مادی وارد جنبه های دیگر بشود و شاید علت اینکه از آن جنبه و جهت شروع میکند این باشد می بیند بیشتر مردم را از این راه بهتر میتوان متوجه منظور نمود.

پس معلوم گردید اساس و منظور قرار دادن جنبه مادی اگر از لحاظ مادّیگری صرف باشد مذموم و بی منطق بوده مورد ندارد ولی اگر برای جلب توجه و رهگذر قرار دادن باشد البته مذموم و بی منطق نیست مخصوصاً با اینکه می بینیم بسیاری از مردم بدین طریق متوجه بموضوع میشوند ولی چیزی که هست در اینصورت برای جلب نظر و بحد لزوم شایسته و مناسب است ولیکن اساس و منظور قرار دادن را نشاید و همچنین جنبه نمایان و برجسته و مهمتر موضوع قرار دادن منطق و دلیل ندارد.

پس معلوم گردید که جنبه مادی برای اساس و منظور قرار دادن برای موضوعی بسیار مهم و دارای جنبه های دیگر بارزتر و مهمتر مانند موضوع ازدواج اصلاً صلاحیت ندارد تا چه رسد بمزیت و رجحان چنانکه در حواشی رساله تدبیر منزل هم راجع باین موضوع سخن گفتیم.

وقتیکه یکی از طرفین از بین رفت طبعاً می ماند دیگری ولی لازم است در حال آن جنبه دیگر موضوع که طرف مقایسه بود نیز نظر و مطالعه دقیق بنمائیم زیرا تنها عدم صلاحیت یکی از طرفین مورد مقایسه صلاحیت طرف دیگر را ثابت نمیکند بلکه باید صلاحیت و شایستگی آن از خارج و بدلیل دیگر ثابت و محرز باشد پس از این ثبوت واحراز البته از مقایسه واحراز عدم صلاحیت طرف دیگر تعیین پیدا میکنند که از مزیت و رجحان بالاتر است .

اما اینکه تولید مثل و ابقاء نسل صلاحیت دارد اساس و منظور ازدواج قرار گیرد یا نه و نسبت بین ازدواج و تناسل چیست با اندک دقت و نظر بحقیقت و ماهیت ازدواج و تناسل معلوم میگردد .

ارتباط و نسبت بین ازدواج و تناسل يك امر طبیعی است مقدمه بودن اولی برای دومی و نتیجه بودن دومی برای اولی از لوازم این دو موضوع و یکی از نوامیس و سنن عالم خلقت است .

عدم صلاحیت بعضی از اشخاص برای تناسل بجهت علل و عوارضی و در نتیجه نبودن تولید مثل در ازدواجشان زیان باین ناموس و سنت عالم خلقت نمیرساند بلکه در جهان آفرینش این ناموس و سنت ناموسی است کلی و سنتی است ثابت و جاری . برکنار بودن بعضی از اشخاص از این ناموس و سنت خود دلیل روشنی است بر اینکه در آنها علت و عارضه ای پیدا شده است که از خیر و سود این سنت الهی محروم شده اند .

در صورتیکه ارتباط و ملازمه بین دو چیز تا این اندازه باشد و بر طبق حکمت و نظام خلقت یکی مقدمه و دیگری نتیجه باشد جا دارد که

بنظر فلسفی گفته شود منظور از وجود اولی دومی است و دومی علت غائی وجود اولی است .

پس صلاحیت تناسل برای منظور ازدواج واضح و آشکار است مخصوصاً با اندک توجه بناموس ازدواج در کائنات که این سنت و ناموس در آنها وجود داشته و برای تولید است .

این غرض و منظور علاوه از اینکه يك امر طبیعی و برطبق حکمت و نظام عالم خلقت است و در اثر این معنی ریشه و اساسش استوار و تغییر ناپذیر و غیر قابل زوال است اثرات مهم و مستقیمی در حیات اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و عمرانی بشر دارد تکثیر جمعیت و توجه کامل پرورش اخلاقی و اجتماعی و تأمین مصالح مادی در خط اعتدال و در نتیجه تقدیم فرزندان زیاد صالح و رشید دیندار بجامعه انسانی از آثار مستقیم توجه و عنایت باین غرض عالی و منظور سامی است .

ولی با وجود چنین اهمیت در این غرض و منظور باز جای بحث و گفتگو در علت غائی و منظور ازدواج قرار دادن آن برای ازدواج و زناشوئی بنی نوع انسان باقی است زیرا که اولاً ازدواج انسان مانند آمیزش و نزدیکی نر و ماده در حیوانات و نباتات نیست که فقط برای تولید مثل و ابقاء نوع باشد بلکه اثرات و نتایج مهم دیگری نیز از آن بحیات فردی و شخصی زن و مرد (زوجین) عاید میگردد اثرات و نتایج اخلاقی و اجتماعی و صحتی و اقتصادی و عمرانی که از تشکیل خانواده برای زن و مرد حاصل میشود واضح و آشکار بوده برای هوشمندان و خردمندان پوشیده نیست و همچنین آسایش و راحتی و خوشی و حظوظ نفسانی حلال و مشروعی که عاید زوجین میگردد بقدری مهم است که همه کس دانا و نادان و پرهیزکار

و شهوتران بآنها علاقه و دل بستگی دارند همه این جهات و مطالب را در برابر منظور تولید مثل و ابقاء نسل که یکی از وظایف بشر است بکلی بی اهمیت دانستن و از نظر دور ساختن و یا همه آنها را با آنهمه اهمیت و نیرو و نفوذ تابع منظور تناسل قرار دادن مخالف قانون عدل و انصاف بنظر میآید و در صورت هضم حقوق جهات و شئون دیگر عقل و شرع هم بآن موافقت نمی نمایند و آنرا امضا نمیکنند.

وثانیاً منظوری که برای يك امر عمومی و همگانی تعیین میگردد و دستور داده میشود که همه در آن کار آن منظور را در نظر بگیرند باید طوری باشد که برای همه مردم توجه بآن منظور و هدف قرار دادن آن سهل و عملی باشد در صورتیکه در این موضوع یعنی منظور و هدف قرار دادن تناسل يك استعداد خاص قوی میخواهد که ملاحظه حظوظ نفسانی شخصی و جهات قوی و نافذ فردی را کنار گذارده فقط تولید مثل و ابقاء نوع را در نظر بگیرند و بدیهی است که این استعداد در بیشتر مردم نیست و حتی بیشتر اشخاصی که بخیر و صلاح خود مقید و مراقب میباشند نیز استعداد این کار را ندارند و از آنطرف هم چنانکه گفتیم دلیلی برای این کار نیست. و علاوه از اینکه دلیل و داعی بر این کار نیست تولید مثل برای بقاء نوع که یکی از وظایف بشریت است با دیگر وظایف و تکالیف حیاتی و شئون و جهات فردی منافات ندارد بلکه بمقتضای قانون حفظ تعادل و توازن کمک و مساعد یکدیگرند.

علاوه از این دو جهت يك جهت دیگری هم هست که بسیار مهم است و آن اینست که بعضی از مردم گرچه در اثر علل و عوارض باشد و یا در اثر زیادی سن و سال باشد از تولید مثل و نسل محروم میباشند ولی

علل و جهات دیگر جز تناسل آنها را الزام بازدواج مینماید پس آیا در ازدواج چنین اشخاص که جز تولید مثل و نسل جهات و اثرات دیگر ازدواج از قبیل جهات اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی موجود است میتوانیم بگوئیم منظور ازدواج حاصل نشده است .

البته نمیتوانیم بلکه معلوم و مسلم است که ناموس ازدواج در بشر يك دایره وسیعتر و اثرات و نتایج بیشتر از آنچه که از عالم حیوانات و نباتات و غیره محسوس است دارد .

پس برای این جهات و علل میبایم منظور قراردادن تنها تناسل برای ازدواج مواجه با اشکال میگردد .

بنابر این اگر صلاحیت تناسل (تنها) برای منظور ازدواج قرار دادن هم ثابت و محرز باشد نمیتوان آنرا بهترین و عالیترین منظور که جامع و کامل باشد قرار داد .

پس بهتر اینست که بگوئیم ازدواج يك وظیفه و تکلیفی است که بمقتضای فطرت و عقل و دین و دانش برای همه کس لازم است و آثار و نتایج بسیار مهم شخصی و نوعی و مادی و معنوی دارد یکی از آنها تناسل است که سبب بقاء نوع انسان است دیگری تأمین احتیاج غریزه جنسی است قویترین محرك و داعی بر ازدواج است و وجودش در انسان تنها برای توالد و تناسل نیست بلکه فواید و نتایج دیگری هم دارد چنانکه با اندک دقت در اثرات ازدواج و حیات خانوادگی پیدا است و دیگری تأمین صحت مزاج است که بتجربه و اصول بهداشت (حفظ الصحه) ثابت شده که ازدواج علاوه از فواید و نتایج دیگرش برای تأمین صحت مزاج لازم است و همچنین نتایج اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و فوائد دیگر ازدواج که

برای هوشمندان و خردمندان پدیدار و آشکار است .

پس ازدواج یکی از مهمترین وظایف زندگی بشر است که فواید و نتایج گوناگونی دارد برای هر کس لازم است برای انجام وظیفه باین کار اقدام نماید و از فواید و نتایج آن بهره مند گردد

در این اساس و منظور که ما گفتیم هم جامع و ناظر به همه مصالح و منافع ازدواج است و هم طوری است که همه طبقات مردم هر کس بر حسب استعداد عقلی و فکری و دیگر شئون و جهات وجود خود به فواید و نتایج آن متوجه شده باش اقدام می نماید . هر که عقلش بیش حشش بیشتر .

و هر چه کمتر . همه کس را مطابق فهمش میتوان با انجام این وظیفه و استفاده از فواید مهمش وادار نمود .

دعوت مردم باز دواج

دومین مطلب مهم عبارت شیخ وجوب و لزوم دعوت مردم باز دواج است .

این دعوت یکی از مصادیق مهم دعوت بخیر است که بمقتضای عقل و دستور دین مقدس اسلام واجب و لازم است .

از دواج با اینکه یکی از مهمترین وظایف و پرسودترین تکالیف حیاتی انسان است با وجود این بسیاری از جوانان و بلکه از غیر جوانها از اهمیت و نتایج مهم آن غافل میباشند و بلکه بعضی ها زندگی مجرد را بر آن ترجیح میدهند .

البته این غفلت و بی خبری از غفلت و بی خبری از حکمت و سنت خلقت ناشی می گردد و ترجیح بی منطق زندگی مجرد بر زندگی تأهل جز عدم اطلاع و آگاهی کافی از مصالح ازدواج علت وجهت دیگری ندارد . میدانیم بعضی از جوانان و شاید همه طرفداران زندگی مجرد خود را از نادانی و بی خبری و بی خردی دور و برکنار میدانند .

ولی در نظر خردمندان و دانشمندان معلوم و مسلم است که ازدواج يك ناموس و سنتی است خدائی و خودداری از آن و اختیار زندگی مجرد برخلاف حکمت و نظام عالم آفرینش است و بدون شك و تردید عقیده ترجیح زندگی مجرد بر زندگی تأهل و تشکیل خانواده برخلاف دین و دانش و خرد و احساسات و عواطف است .

اینکه ازدواج يك سنت و ناموس ثابت و جاری خدائی است و زناشوئی يك وظیفه و تکلیفی است طبیعی و حیاتی امری است واضح و روشن فهم و ادراک متوقف بر کسب دانش و بینش نیست بلکه هر کس تا اندازه‌ای هوش و خرد داشته باشد و بدیده بصیرت بشئون زندگی خود نظر کند این وظیفه و تکلیف خود را می‌فهمد.

آنانیکه از لزوم و اهمیت این وظیفه حتمی حیاتی غافل و بیگانه بوده در انجامش سهل انگاری و مسامحه مینمایند و یا با آن مخالف بوده زندگی مجرد را بر آن ترجیح میدهند اگر دقت و مطالعه درست در اطراف موضوع کنند فکرشان تغییر مییابد و بحقیقت مطلب متوجه میشوند و خود را از زیان و خسارت تخلف از ناموس و سنت عالم آفرینش حفظ مینمایند.

ولی این قبیل اشخاص خاصه جوانان باآسانی نمی‌توانند خود دیده بصیرت باز نموده بشئون زندگی خود بچشم بصیرت نگرسته وظیفه خود را چنانکه شاید و باید بفهمند و در اثر باقی ماندنشان در نادانی زیان فراوان بر حیات شخص آنان و بر حیات نوع عاید می‌گردد.

پس بر مردم خردمند و دانشمند لازم و واجب است که نیازمندان و جوانان را بامر ازدواج دعوت نمایند.

چون موضوع دعوت بازواج امری است مهم لذا آشنائی بچگونگی دعوت نیز لازم و بایسته است.

شیخ پس از گفتن منظور تناسل در ازدواج گفت « دعوت بر چنین ازدواج واجب است » مفاد این عبارت اینست که دعوت باید طوری باشد که اقدام کننده بامر ازدواج را بمنظور تناسل آشنا سازد.

ما در بیان منظور ازدواج گفتیم که منظور ازدواج باید يك امر جامعتر و وسیعتر از موضوع تناسل تنها باشد و آنرا هم باختصار گفتیم باید راه دعوت مطابق آنمنظور را نیز دانست اکنون برای تذکر خواننده کرامی بطور اختصار باهمیت و چگونگی این دعوت اشاره میکنیم .

دعوت بازدواج برای اینست که ناصح انظار کسانى را که باید ازدواج کنند بلزوم و اهمیت ازدواج جلب نماید و خیر و سودی که در اثر اقدام بان بانان میرسد بانها بفهماند و زیانهای گونا گونی که در اثر تخلف و خودداری متوجه شان میگردد گوشزدشان نماید و بالجمله آنرا وادار بامر ازدواج نماید .

البته باید این دعوت خیر خواهانه طوری باشد که موضوع را در نظر آنان درست روشن نماید و آنها را از جهات و مصالح اصلی قضیه آگاه و مطلع سازد تا از روی عقل و بصیرت بامر ازدواج اقدام و در انتخاب همسر با میزان دین و دانش قدم بردارند و پایه و اساس خانواده ای را که تشکیل میدهند روی اساس صلاح و سعادت قرار دهند و از ابتدا و آغاز کار بوظایف پراهمیت خود در باره حسن اداره خانواده و تدبیر منزل و پرورش فرزندان آشنا باشند و اگر در بدو امر یعنی پیش از ازدواج و انعقاد نطفه آشنائی باصول پرورش فرزند لازم نباشد بدون شك و تردید دانستن اصل مطلب یعنی دانستن اینکه یکی از فوائد و مصالح ازدواج تولید مثل و تقدیم فرزندان نیکو و سودمند بجامعه انسانی است در بدو امر لازم است تا همسر شایسته انتخاب نمایند و از آغاز کار مرد وزن خود را برای پرورش فرزندان نیرومند و سودمند و دیندار و نیکوکار آماده و مهیا سازند .

عقد ازدواج

شیخ در باره وقوع ازدواج چنین گوید: «وقوع ازدواج باید آشکار باشد تا شك و ریبی در نسب رخ ندهد و از وقوع خلل در انتقال ارث که سبب شك در نسب پیش میآید جلوگیری حاصل گردد و وجوب خرج و نفقه بعضی بر بعضی دیگر معلوم گردیده اختلاف و منازعه پیش نیاید و خلل بآن راه نیابد و همچنین لزوم معاونت و کمک بعضی بر بعضی دیگر آشکار شود و از وقوع خلل های دیگر که بر خردمند متفکر امکان وقوع آنها پوشیده و مجهول نمیباشد صیانت حاصل شود» .

ازدواج در زندگی مرد و زن و فرزندان شان آثار و نتایجی دارد که بر آن مترتب میگردد برای اینکه استفاده از این آثار و نتایج با موانعی روبرو نشود و باشکالاتی بر نخورد باید آنرا طوری انجام داد که موضوع ثابت و محقق بوده آثار حقوقی و اجتماعی آن معلوم باشد شیخ برای تأمین این منظور میگوید وقوع ازدواج باید آشکار باشد و دلیل و علت هم برای این دستور ذکر میکند .

البته معلوم است که اصل این دستور فکر خود شیخ نیست وجود این دستور در فقه اسلامی برای همه اشخاصی که از فقه اسلام اطلاعی دارند واضح و آشکار است و شیخ هم چنانکه از سخنانش پیداست و در کلماتش تصریحاتی دارد به دین و شریعت اسلام خیلی معتقد و خاضع بوده و حتی در کتابهای فلسفی خود از تعلیمات اسلام بعین تعبیرات خودش زیاد یاد کرده است .

دلیل که شیخ برای این مطلب ذکر کرده است مانند خود مطلب و دستور متقن و روشن است .

این دلایل بطور اشاره تقریر شده البته همین اشاره برای ارباب علم و دانش کافی بوده محتاج شرح و توضیح نیست .

برای اینکه همه خوانندگان بطور وضوح و خوبی باین دلایل متوجه بشوند تا اندازه ای به بیان و توضیح این دلایل میپردازیم .

دلیل اول - دلیل اول اینست که اگر وقوع ازدواج آشکار و معلوم گردد نسبت مرد و زن بیکدیگر و نسبت پدر و مادر بفرزندان و فرزندان بپدر و مادر همیشه معلوم بوده شك و شبهه بآن راه نمیآید و بالعکس اگر ازدواج و زناشویی بطور محرمانه و پنهان صورت گیرد نسبت این اشخاص بهم دیگر در میان مردم معلوم نمیگردد و بآن ترتیب اثر نمیدهند مخصوصاً در صورتیکه پای انکاری هم در میان باشد .

این دلیل بسیار متقن و روشن است زیرا بدیهی است که مرد و زن پس از ازدواج نسبتی بیکدیگر پیدا میکنند که اثرات حقوقی و اجتماعی دارد و همچنین همین نسبت و آثارش بین پدر و مادر و فرزندان وجود دارد برای اینکه این آثار باین نسبت مترتب گردد باید وجود نسبت محقق باشد و تحقق واقعی نسبت و همچنین همه آثار آن اگر چه آشکار و معلوم بودن آن پیش مردم متوقف نیست بلکه وجود واقعی نسبت و بعضی از آثارش بانعقاد پنهانی ازدواج هم صورت میگیرد ولی جای شك و تردید نیست آثاریکه بر وجود این نسبت در نظر مردم مترتب میشود منوط و متوقف بر معلوم و محقق بودن آن در نظر مردم است و همچنین برای اینکه هیچ يك از این اشخاص نتوانند هنگام اختلاف نظر و منازعه و جنگ

و جدال شانه خود را از وظایف و تکالیفی که بآنها متوجه است خالی کنند و یا حقوق آنها ضایع نشود بایستی این نسبت معلوم و محقق بوده امر پنهانی و قابل ستر نباشد.

آثاری که بر این نسبت مترتب میشود بسیار است بعضی از آنها را شیخ ذکر کرده و بعضی دیگر را بفهم و ادراک خردمندان متفکر و اگذار نموده است.

آثاری که شیخ بطور اجمال اشاره کرده است عبارتند از :

(۱) انتقال ارث - بدیهی است که انتقال ارث یکی از آثار و لوازم شرعی و قانونی این نسبت است.

(۲) وجوب خرج و نفقه بعضی بر بعض دیگر - وجوب خرج و نفقه زن بر مرد و خرج و نفقه فرزندان تا بزرگ شوند و در حال عدم تمکن بتأمین زندگی خود پس از بلوغ و بزرگ شدن و همچنین خرج و نفقه‌ای که بر فرزند متوجه می‌گردد نسبت بپدر و مادرش جملگی اینها از آثار و لوازم شرعی و عرفی نسبت موجود و محقق بین این اشخاص است.

(۳) معاونت و کمک کردن بعضی بر بعض دیگر - این معاونت و کمک کردن که شیخ آنرا لازم می‌شمارد عبارت است از وظایف تعاونی راجع بتأمین مقاصد زندگی که طبعاً توجه آن بمراد و زن و پدر و مادر و فرزندان و خویشاوندان نزدیک مقدم بر دیگران میباشد.

همه کس میدانند که وظیفه معاونت و کمک کردن در موارد احتیاج هر یک از این اشخاص بخود آنها بیشتر و بیشتر از دیگران متوجه میباشد.

این آثار و لوازم که گفته شد گرچه در صورت مسالمت و موافقت محتاج بشبوت و تحقق نسبت زن و شوهری و یا پدری و فرزندی و یا

مادری و فرزندى و یا نسبت خویشاوندی نیست ولی چون موضوع توجه تکلیف و پای مال و خدمت در میان است و اختلاف و منازعه و جنگ و جدال زیاد پیش میآید و چون فصل خصومت و دادرسی بشبوت و تحقق نسبت موجوده بین این اشخاص بسته و متوقف است و چون نسبت این اشخاص بیکدیگر از ازدواج حاصل میشود لذا لازم است که وقوع ازدواج آشکار باشد تا تحقق و ثبوت نسبت این اشخاص بیکدیگر هم آشکار بوده مانع از ضیاع حقوق و وقوع خلل باشد .

خللهای دیگری که ممکن است در اثر پنهان و پوشیده ماندن ازدواج پیش آید گوناگون است خلل عرضی ممکن است پیش آید مانند توجه تهمت و بدگمانی و بدگوئی بمرد و زن و یا فرزندان که نسبت روابط نامشروع بآنها بدهند .

و همچنین خلل و زیان اخلاقی ممکن است پیش آید مانند اینکه زنی که ازدواجش با مردی پنهان و پوشیده بوده و کسی دیگر جز مردش از آن خبر و آگاهی ندارد بفکر روابط نامشروع و یا ازدواج با مرد دیگر بیفتد و ممکن است مرد در اثر چنین پیش آمدی بفکر کشتن زنش افتاده و برا بکشد و یا مرد اول و دوم بمنزعه و محاکمه سخت برخاسته زیان بسیار از حیث مال و وقت و غیره بآنها متوجه گردد و یا میانه آنها و خویشاوندان و دوستان و طرفداران شام دشمنی و جنگ و جدال سختی پدید آید خلاصه چنانکه شیخ گفته است اگر خردمندان فکر کنند می بینند که در پنهان و پوشیده ماندن ازدواج و زناشوئی ممکن است زیانها و خللهای گوناگون بسیاری پیش آید .

استواری رابطه ازدواج

شیخ درباره استحکام و استواری رابطه ازدواج چنین گوید « واجب است امر ازدواج محکم و استوار باشد تا بهر سبکی و کم عقلی جدائی و طلاق پیش نیاید و رشته اجتماع خانواده گسسته نگردد و نیز اگر پایه امر ازدواج سست و ضعیف بوده بهر چیز مختصری جدائی و طلاق پیش آید زن و مرد محتاج تجدید ازدواج (تجدید زیاد و سریع) میشوند و در این کار هم زیانهای فراوان بآنها میرسد و نیز بیشتر اسباب مصلحت مرد و زن (زوجین) در وجود مهر و محبت است و محبت هم بوسیله الفت حاصل میگردد و الفت هم حاصل نمیشود مگر بعبادت و عادت هم حاصل نمیشود مگر بطول آمیزش و معاشرت.

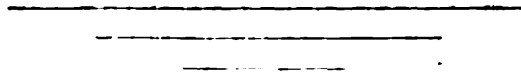
و استحکام و استواری امر ازدواج حاصل نمیشود و تأمین نمیگردد مگر اینکه امر جدائی و طلاق در دست مرد باشد نه زن زیرا که زن عقلش کمتر از مرد است و بهوی و هوس و غیظ و غضب مبادرت می ورزد. استحکام و استواری رابطه ازدواج امری است که عقل و شرع هر دو آنرا لازم و واجب می شمارند و وقتی استواری و پایداری در هر چیز خوب و مطلوب و لازم باشد البته در موضوع مهمی مانند ازدواج و زناشویی لزومش واضح و روشن است.

با اینکه این مطلب برای خردمندان امری است واضح و آشکار و بنظر من ابدأ محتاج اقامه دلیل و بیان و جهة نیست با وجود این شیخ

بعضی از جهات لزوم استواری رابطه ازدواج و مفاسد و معایب سستی پایه آن اشاره کرده جای هیچگونه شك و شبهه را باقی نگذاشته است و سخنان این دانشمند هم بسیار متین و متقن است .

و هچنین اینکه برای پایداری و استحکام امر ازدواج لازم است اختیار طلاق در دست مرد باشد امری است واضح و عیان چنانکه گفته میشود :

بیان و سخن شیخ در این باب واضح بوده محتاج شرح و توضیح نیست .



قانون طلاق

شیخ در باره طلاق و جدائی میگوید « واجب است بجدائی هم راهی باشد و راه رهائی و طلاق بکلی مسدود نگردد زیرا بکلی مسدود شدن راه رهائی و طلاق از جهات عدیده موجب خلل و زیان است از آنجمله جهات ذیل است :

بعضی از طبایع با بعضی دیگر ناسازگار میباشد و برای تولید الفت و سازگاری شان هرچه کوشش و سعی مبذول گردد جز شر و زیان چیزی نمیافزاید و زندگانشان را بیشتر آلوده و منقص میسازد وقتی که میان مرد و زن (زوجین) چنین ناسازگاری و عدم توافق وجود داشته باشد جز طلاق و جدائی چاره دیگر نیست .

گاهی شخص مبتلا میشود بهمسری که همدوش نیست و بدرفتار میباشد و یا همسری که طبیعت از وی کراهت دارد .

در این صورت میل و رغبت بهمسر دیگر پیدا میشود زیرا شهوت در آدمی يك امر طبیعی است و چه بسا مؤدی بجهاتی از فساد میشود و چه بسا مرد وزن تعاون برنسل نمینمایند ولی هنگامی که جفت و همسر خود را عوض و تبدیل کردند تعاون میکنند .

پس واجب است که راهی برهائی و طلاق باشد ولی باید سخت و دشوار باشد .

پیش از آنکه بشرح و یا انتقاد عبارت شیخ شروع کنیم در اصل

قانون طلاق و علل و جهانی که لزوم آنرا اقتضا مینمایند قدری سخن گفته سپس بچگونگی عبارت شیخ میپردازیم .

همانطور که قانون ازدواج یکی از قوانین ضروری حیات اجتماعی است و برای صلاح و سعادت جامعه از آن چاره و گریزی نیست همچنین قانون طلاق یکی از قوانین لازم و ضروری حیات اجتماعی میباشد برای تأمین صلاح و آسایش و نیکبختی جامعه از آن چاره و گریزی نیست .

همانطور که ضرورت و مصالح زندگی ایجاب مینماید که پسر و دختر و مرد و زن بامر ازدواج اقدام نموده دست اتحاد و تعاون بیکدیگر داده بتشکیل خانواده آسایش خود را تأمین نمایند و بتولید مثل و پرورش دادن فرزندان رشید و صالح برای بقاء نوع خود خدمت کنند و از دیگر مصالح و منافع زندگی خانواده برخوردار شوند همچنین هنگامی دیدند ازدواج ناجوری سبب بدبختی و سلب آسایش گردید بقاء رابطه آن جز فزونی سیاه روزی و تولید فساد بمر ندارد ناگزیرند راه جدائی و رهائی جویند و خود را از بدبختی و گرفتاری رها سازند .

همانطور که ازدواج یکی از سنن و نوامیس خلقت بوده نمیتوان از آن خودداری نمود همچنین رهائی و طلاق در مورد و محلس يك امر لازم و طبیعی است .

پس طلاق هم مانند ازدواج باید جائز و روا باشد ولی نباید بهر کدورت و اختلاف نظر بآن اقدام نمود و بایستی در مواقع کدورت و موارد اختلاف نظر دست رد بر سینه احساسات تند و هوی و هوس گذارده منظور محاکمه را بعقل رجوع نمود و بنور و نیروی آن برفع اختلاف و نزاع و کدورت پرداخت و مادامیکه نومیدی از ترمیم و اصلاح حاصل

نشده و چاره جز طلاق باز باقی مانده است نباید بآن اقدام نمود.

علل و جهاتی که وجود طلاق را ایجاب مینماید چند قسم است :

گاهی طبیعت زوجین با یکدیگر غیر موافق بوده و چنان با همدیگر ناسازگار میباشند که قابل آمیزش و همسری با یکدیگر نمیباشند و نمیتوانند با این حال زن و شوهری و حیات زوجیه خود را ادامه دهند و هرچه در رفع اختلاف و تنافر و تباین طبیعت کوشیده بخواهند این عدم توافق را بتوافق و تناسب تبدیل نمایند نتیجه نبخشیده جز زیان و فساد چیز دیگری حاصل نگردد خلاصه اصلا معنی امتزاج و ازدواج که منظور از اقدام بازدواج است در میانشان حاصل نگردد بلکه این ازدواج ناجور و ناروا مایه زحمت و بدبختی هر دو باشد البته در این صورت عقل و شرع و طبیعت زوجین همگی وجود طلاق و رهائی را ایجاب مینماید.

و گاهی طبیعت زن و مرد با یکدیگر چنین غیر موافق و ناسازگار نمیباشد که نتوانند حیات خانوادگی زن و شوهری خود را ادامه دهند بلکه حالت مزاجیشان استعداد توالد و تناسل را نداشته باشد و این چند جور است یکی آنکه هر دو عقیم و نازاد باشند در این صورت البته داعی ندارند که برای بدست آوردن فرزند از یکدیگر جدا شده با کس دیگر ازدواج نمایند پس در این صورت اساساً جای صحبت طلاق و جدائی برای توالد و تناسل در بین نیست.

و جور دیگر اینست که مرد عقیم بوده صلاحیت توالد و تناسل را نداشته باشد ولی زن بی عیب باشد و این زن با این وصف با مرد توالد و تناسل علاقه داشته محبت و آرزوی فرزند را داشته باشد و مرد هم دارای

فضیلت اخلاقی بوده بنا کاهی و حسرت زن از حیث فرزند راضی نشده بطیب حاضر باشد باینکه باو طلاق دهد شاید بوسیله ازدواج با کس دیگر خدا باو فرزند دهد.

در اینصورت هم البته بدون گفتگو طلاق مانعی نداشته بلکه لازم است وبمصلحت هر دو تمام میشود.

و مورد دیگری هم هست که مرد سالم بوده و با امر توالد و تناسل هم علاقمند می باشد ولی زنش عقیم و نازاد میباشد در اینصورت عقیم و نازاد بودن زن زیان بمرد نمیرساند زیرا مرد میتواند زن دیگر بگیرد و انشاء الله جای این مطلب خواهد آمد که یکی از مصالح و فواید تعدد زوجات اینست که در چنین مورد مرد میتواند زن دیگر گرفته بتولید نسل موفق گردد و ازدواجشان هم که جز نقیصه نازاد بودن زن هیچ عیب و نقص دیگری نداشته و مورد علاقه هر دو میباشد از بین نرود و برای بی فرزند ماندن مرد عیش و زندگیشان منقص نگردد.

خلاصه در صورت نازاد بودن زن از این حیث داعی و موجبی برای طلاق نمیباشد.

و نیز از موارد ضرورت طلاق جائی است که حفظ شرافت مرد مقتضی آن بشود مانند اینکه زن بکار خلاف عفت مرتکب بشود و مرد از این کار آگاهی یابد البته زنی که عفت خود را از دست داده زنا کار شود قابل همسری با مرد شریف نمیباشد غیرت و شرافت مرد غیرتمند و شرافتمند اجازه نمیدهد که چنین زن را در خانه خود نگهدارد و او را زن و همسر خود بخواند البته در صورت چنین پیش آمد ناگوار تکلیف مرد اینست که چنین زن بی شرف و بی عفت را طلاق داده حیثیت و شرافت

خود را از ننگ او حفظ کند و نگذارد لکه بی شرافتی و بی عفتی چنین زن دامن عفت و دیانت ویرا لکه دار سازد.

طلاق چنین زن اولاً کاری است که از مرد شریف و عقیف و غیرتمند و آبرومند بطور امر طبیعی و غریزی انجام میگیرد طبع بلند و شریف چنین مرد با طبع پست و زشت چنین زن بی شرف اصلاً ناسازگار بوده طبیعتش ویرا زود طرد مینماید و ثانیاً وقتی که با میزان عقل و منطق چنین پیش آمد ناگوار را تحت مطالعه قرار داده میسنجد می بیند حفظ شرافت و حیثیت و اعتبار و آبرویش بسته بطلاق دادن چنین زن ناجور و ناهنجار است اگر طلاقش ندهد و طرد و ردش نکند حیثیت و شرافت و اعتبار و آبرویش در خطر است و در نظر مردمان شریف که خردمند و دیندار میباشند سخت مورد مذمت و ملامت میباشد و ثالثاً طلاق چنین زن وسیله جلوگیری از خیانت و بی عفتی و بی شرافتی زنهای دیگر میباشد گرچه دیانت زنان دیندار با عفت خود نگهبان عفت و شرافت آنهاست ولی با وجود این چون به بینند زن بی عفت از شایستگی همسری می افتد و رانده و مردود میگردد مردان شریف نگهداشتن او را ننگین میدانند البته علاقمندیشان بعفت و شرافت بیشتر می گردد و دست طمع شهوت از آلوده کردن دامن عفتشان کوتاهتر می شود و در زنانی که دیانت و عفت و شرافتشان بدرجه چنین زنان دیندار و باعفت و با شرافت نمیرسند و مانعی جلوگیری قلبی و دینی و اخلاقی آنها نیست و یا چندان قوی نمیشد بدون تردید طلاق دادن و راندن زن بی عفت و بی شرافت در آنان تأثیر قوی و عمیق دارد.

یکی از دانشمندان و نویسندگان گوید « زنیکه جنایتکار و زناکار

باشد اگر طلاق در بین نباشد بار سنگین و پرزحمتی است بردوش شوهر و بعید و سخت است که بتواند زنای ویرا بثبوت شرعی برساند پس در این حال یا نخوت و ادارش میکند که ویرا بکشد و یا باید خود را بدیوئی حاضر کرده کار زنش را بچشمش ببیند و تواند اظهار کند .

ما بطور محقق میدانیم بعضی ها که از طلاق ممنوعند و آنرا حرام میدانند از زنانشان کاری را که مبعوض می دارند می بینند و این ننگ را تحمل کرده صبر مینمایند و خود هم بر این امر معترفند و اگر بخواهند بکسی که میتواند آنها را از ننگ و خیانت زنانش رها سازد شکایت کنند دلیل و گواهی که بتواند بوسیله آن دعویشان را تأیید و اثبات نمایند ندارند و علاوه بر این اگر بتوانند زنا و خیانت زنانشان را اثبات کنند و محقق نمایند بدون شك سبب رسوائی و اقتضاح این زنها و خویشان و ندانشان می شوند و باعث اشاعه و افشاء فحشاء می شوند - پس مرد مسلمان هنگامی که از زنش چنین خیانت به بیند طلاقش داده دوش خود را از زیر بار سنگین و ننگین رها میسازد و کسی هم نمیداند که برای چه زنش را طلاق داد و ردش کرد و بدین وسیله هم زن را رد و طرد میکند و هم سبب رسوائی و اقتضاح زن و خویشان و کسانش نمیشود و شرع راه دیگری نیز برای چنین کس معین نموده که اختیار آن مکروه است مگر در صورتی که بطور یقین بداند زنش از زنا بار دار گردیده است و آن راه راه لعان است .

سخن این دانشمند پیداست در باره زنی است که بکار خلاف عفت و شرافت اقدام نماید ولی هنوز کارش آشکار نشده باشد تا چه رسد به زنی که بی پروا مرتکب کار خلاف عفت و شرافت بشود و کارش آشکار گردد.

آنچه این دانشمند می‌گوید « یکی از فوائد طلاق زن زناکار رسوا نشدن وی و کسانش میباشد». با آنچه ما گفتیم (که یکی از فوایدش عبرت گرفتن دیگران است) منافات ندارد زیرا منظور این دانشمند اینست که مرد بیش از عفونت خود خیانت عمل زن مرتکب خلاف عفت را آشکار نسازد و بوسیله اثبات در محکمه بیشتر مقتضحش نماید و در نزد مردم و بی‌خبران امرش را فاش نکند چه بدیهی است که محاکمه و اثبات خیانت و بی‌عفتی زن بیش از عفونت طبیعی خیانت و زنا خبران خیانت و بی‌عفتی را پخش و منتشر می‌نماید.

و اما آنچه ما گفتیم راجع باثر عفونت طبیعی خود خیانت و بی‌عفتی میباشد که خیانت و بی‌عفتی زن يك عفونت طبیعی داشته و خود طبعاً بکلی پوشیده و پنهان نمانده تا اندازه فاش و آشکار می‌گردد هر اندازه در ستر و پنهان کردن کوشش شود باز خویشان و کسان نزدیک و همسایگان و دوستان و آشنایان نزدیک از آن با خبر و آگاه میشوند.

البته این آگاهی بآن درجه رسوائی و افتضاح و انتشار خبر که در اثر محاکمه حاصل میشود نمی‌رسد پس چون خبر خیانت و بی‌عفتی زن بکلی پنهان نماند و طبعاً تا آنجا که عفونت کار سرایت میکند خبر هم می‌رسد و آگاهی حاصل میگردد لذا طبعاً نگهداشتن و رد کردن چنین زن در نظر باخبران بی‌تأثیر نخواهد بود. نگهداشتن علامت و دلیل اینست که مرد بخیانیت و بی‌عفتی زنش اهمیت نداده و بچنین زن نیز شایستگی همسری

قائل است و این کار البته در نظر مردمان دیندار غیر تمند و شرافتمند بی شرافتی چنین مرد را اثبات مینماید ولی در عین حال در نظر مردمان تا اندازه‌ای بی پروا و لاابالی موضوع بی عفتی را بی اهمیت مینماید و برای چیره شدن شهوت بآنها آنان را تا اندازه‌ای مستعد مینماید و بسا میشود که چنین اشخاص پس از آنکه چند بار چنین سستی و مسامحه را دیدند دیگر بی عفتی در نظرشان بی اهدیت و يك چیز عادی میگردد و این وضع و حال یکی از مقدمات شیوع فحشاء و فساد اخلاق است (پناه بخدا) .

ولی بدون تردید طلاق دادن و رد کردن زن بی عفت بدکار در نظر همه مردم اثر خوبی دارد که سبب مصون ماندن حیثیت و شرافت و آبروی مردم می باشد و نیز چنانکه گفتیم سبب جلوگیری از شیوع فحشاء و فساد اخلاق میگردد .

و نیز جمله از علل و جهاتی که گاهی طلاق دادن زن را ایجاب می نماید زشت خوئی و عدم توافق اخلاقی زن است که گاهی زن چنان زشت خوئی و بداخلاقی بخرج میدهد که مرد را جز طلاق دادن بزن راه رهایی و چاره خلاصی نمیباشد و هر چه مصلحت و اندرز گوید و در بهبودی و اصلاح حالش کوشد جز بدی و ازدیاد لجاجت سودی نمی بیند و تحمل و صبر هم سخت ناگوار میباشد و نه تنها زشت خوئی و بداخلاقی چنین زن حیات خانوادگی را آلوده و منقص میسازد و موجب عذاب روحی و وجدانی می گردد بلکه در شئون زندگی خانواده هم تأثیرات بدی دارد بحیات اقتصادی هم زیان میرساند و آنرا از پیشرفت شایان باز میدارد و بحیات علمی و فکری مرد اگر مشاغل علمی و فکری داشته باشد خسارت

شدیدی متوجه میسازد و همچنین در حیات اخلاقی خلل نمایان میگردد و صحت مزاج مرد در عرضه خطر قرار میگیرد و در حیات اجتماعی وی نیز در اثر کدورت قلبی و پریشانی خاطر و پراکندگی حواس و سلب نشاط و انبساط اثرات بسیار بدی دارد و موانعی برای ترقی و پیشرفتش فراهم میسازد.

زیانهای علمی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و صحتی زشتخوئی و بد اخلاقی زن نه تنها بوجود مرد متوجه شده مصائب گوناگون برایش فراهم میسازد بلکه همچنین بدیگر افراد خانواده هم زیانهای گوناگون دارد خاصه بفرزندان که پرورش آنها سخت زیان میرساند.

پس در اینصورت البته چنین زنی که جز زیان سودی بمرد ندارد و زیانهای گوناگون باو و سایر افراد خانواده میرساند و وجودش مایه فساد و خانه خرابی می شود شایسته طلاق است و بس.

علاوه از این موارد؛ موارد دیگری هم ممکن است که مرد را بطلاق زنش ملزم نماید.

پس در همه این موارد و مواقع وجود طلاق لازم و ضرور است. و همچنین در بعض موارد دیگر علل و جهات مقتضی طلاق بدرجه علل و جهات این موارد شدید نمیشد ولی بدرجه ای که کراهت و یا منع را بردارد و آنرا جائز و بلا مانع نماید می رسد در این موارد هم باید طلاق جائز و بلا مانع باشد.

پس وجود قانون طلاق و راه رهایی برای تأمین مصالح و آسایش مردم لازم و واجب است.

اگر در قومی و ملتی قوانینشان بآنها اجازه طلاق در موارد لزوم

و یا جواز ندهد آن قوم و ملت دچار فشار و سختی و بدبختی شده بالاخره مجبور می شوند که این راه رهائی و آسایش را برای خود باز نمایند و بسا می شود بقانون عکس العمل بافراط کاری و بی اعتدالی پردازند و در حد اعتدال توقف نکنند.

بعضی از دانشمندان در این مقام می گویند « فرنگی ها طلاق را حرام و ممنوع میدانستند و وجود آنرا در قانون اسلام برای اسلام عیب می شمردند بعد اضطرار و ادارشان نمود باینکه آنرا جائز و مباح دانند و پس از آنکه آنرا تجویز کردند و مباح دانستند چنان در آن افراط کاری و اسراف نمودند که بیم اختلال نظام زندگی زناشوئی و تأهل و انحلال روابط خانوادگی و خویشاوندی نمایان گردید.

از جمله آنچه که جرائد و مجلات از علل حکم قضات بطلاق نقل کرده اند جهات ذیل است:

- ۱ - چگونگی موی سر زن .
 - ۲ - چگونگی صورت مرد از حیث ریش گذاشتن و یا زدن و تراشیدن آن .
 - ۳ - شکایت زن از مرد باینکه در خانه عوض صحبت و غیره با وی بخواندن کتاب و روزنامه و مجله می پردازد .
 - ۴ - شکوه زن از اینکه مرد استحمام نکرده بدنش بو میدهد .
 - ۵ - شکایت مرد از پرکوئی زن حتی در تلفون .
- نویسندگان و دانشمندان دیگر هم از زیادی طلاق و افراط کاری و بی اعتدالی در آن در اروپا باینکه شکایت و انتقاد مینمایند و چیزهای شگفت آوری نقل می کنند و در شرق هم معلوم است که طلاق بیجا و ناروا زیاد است .

توسعه در طلاق مانند منع کلی و یا تضییق در آن هر دو ناشی از عدم اطلاع کافی بر شئون و مصالح ازدواج است وقتی که کسی درست و باندازه کافی بجهات و مصالح زناشویی و حیات خانوادگی دانا و بینا گردید البته ناجائی که مصلحت مقتضی بقاء رابطه و علاقه ازدواج باشد طلاق را روا نمیداند و آنجا که بقاء آن صلاح نیست و سودی ندارد و بلکه زیان دارد آنرا لازم میدانند.

از بیانات گذشته بخوبی واضح و روشن گردید که وجود قانون طلاق مانند قانون ازدواج برای صلاح و سعادت زندگی انسان حتی الامکان لازم است و علل و جهات لزوم در بعضی از موارد و جوازش در موارد دیگر و ناروا بودنش در سایر مواقع معلوم گردید.

از سخنانی که گفته شد اصول و قواعد کلی مسئله مورد بحث بدست آمد و منظور ما هم بدست آمدن همین اصول و قواعد کلی مسئله بود و بهمین جهت تا اندازه ای در این مسئله بشرح و بسط پرداختیم و آنرا هم لازم می دانستیم زیرا این مسئله از جمله مسائل مهم زندگی است و افکار و انظار بسیاری از مردم و یابیشتر آنها بجهات مسئله چنانکه باید متوجه نیست و در اثر این عدم توجه و بی اطلاعی جدائیها و طلاقهای بیجا و ناروا بسیار پیش میآید چنانکه بآن اشاره گردید.

اکنون به بیان مقصود شیخ و چگونگی عبارتش میپردازیم. مقصود و منظور شیخ از عبارت خودش ظاهر و واضح بوده محتاج شرح و بیان نیست اما عباراتش مانند مقصودش واضح و روشن و تمام نیست بلکه قسمتی از سخنش مورد نظر است.

آنچه از عبارت شیخ معلوم میشود شیخ سه جهت از جهات و خلل ازدواج ذکر کرده :

یکی اینکه طبع مرد و زن باهم سازگار و موافق نباشد و در اثر این عدم توافق و ناسازگاری نتوانند زندگی زناشویی را ادامه دهند عبارت شیخ در بیان و تقریر این جهت واضح و روشن است ولی عبارتش در بیان وجه و جهت دوم محتاج توضیح است .

وجه و جهت دومی که شیخ برای لزوم طلاق ذکر کرده این است گاهی مرد مبتلا میشود به مسری زن نا قابل که هم دوش مرد نباشد و بد رفتار باشد و یا طوری باشد که طبع انسان از وی نفرت کند چنین زن که احتیاج غریزه جنسی مرد را رفع نمیکند و مصالح زندگی اجتماعی زناشویی ویرا تأمین نینماید البته برای مرد کافی نیست ولی این ازدواج غیر کافی چند گونه متصور بوده هم‌هش مقتضی و ملزم طلاق نیست یکی اینکه مرد کسی باشد دارای فضائل اخلاقی و دارای تمکن مالی و زن کسی باشد که در اثر عیب و نقص عضوی و یا مزاجی و یا اخلاقی مورد توجه و رغبت برای زناشویی نباشد و شهوت غریزه جنسی نداشته فقط بتکفل مرد بمخارج وی و باسب شوهر داری راضی باشد و مرد هم بتواند زن دیگر بگیرد و از روی فضیلت و کرامت اخلاقی این زن معیوب را نگهداشته مخارجش را بدهد و اگر چنین مرد در باره چنین زن این کار را بکند اولاً هیچ زیانی باو و یا زن تازه اش متوجه نمیشود و ثانیاً تنها زیانی بمرد و زن تازه متوجه نمیشود بلکه هر دو بنام انسانیت از يك عضو ناقص و معیوب نوع خود نگهداری کرده اند .

اگر چه با طلاق هم این نگهداری ممکن است ولی در حال قبل از طلاق نگهداری بنام

زن و شوهری است که برای زن گواراتر و آبرومندتر است ولی بعد از طلاق بنام نگهداری از فقیری میباشد البته در نظر مردم دیندار نظر نگهداری گواراتر و آبرومندتر بهتر و با کرامت اخلاقی مناسبتر است خاصه در صورتیکه نقص و عیب زن ثر تن و عضو و اندامش باشد و آنهم بعداً و در خانه شوهر پیش آمد کند.

و مورد دیگر ناقابل زن جایی است که مرد تمکن و استعداد و شایستگی نگهداری وی را نداشته و خودش هم میل و رغبت زن دیگر داشته باشد و با این وضع ادامه زندگی زناشویی موجب ستم بر هر دو باشد و زمینه فساد گردد البته در این صورت تکلیف منحصر بطلاق است.

وجه سومی که شیخ برای لزوم طلاق ذکر کرده اینست «چه بسا مرد و زن تعاون بر نسل نمینمایند ولی هنگامی که جفت و همسر خود را عوض و تبدیل کردند آنگاه تعاون می کنند» معنی این عبارت این است که هیچ يك از مرد و زن با توالد و تناسل مخالف نمی باشند بلکه طبع این دو نفر با یکدیگر ناسازگار بوده و در اثر این عدم توافق تعاون بر نسل نمیکنند و گرنه پس از طلاق و جدائی از یکدیگر و ازدواج بادیگری تعاون می کنند پس در اینصورت این وجه و جهت جز از جهت نخستین که عدم توافق و ناسازگاری طبع باشد چیز دیگری نیست متهی در آنجا عدم توافق و ناسازگاری طبع را بطور کلی گفته و محذورش هم با آثارش بوده که عدم حصول فواید و نتایج ازدواج باشد و اینجا یکی از آثار همان عدم توافق ناسازگاری طبع را ذکر کرده است.

سختی طلاق

شیخ پس از آنکه لزوم وجود قانون طلاق و راه‌رهای را گفته و بدلیل آنرا اثبات نمود بلزوم کمی و محدودیت طلاق متذکر شده چنین گفت « پس واجب است که بطلاق و رهائی راهی باشد ولی باید سخت و دشوار باشد »

البته باید قانون طلاق طوری نباشد که باندك اختلاف نظر و مختصر کدورتی طلاق را روا دارد و این مطلب هم واضح و روشن است .
بدیهی است که در میان بیشتر مردم اختلافهای جزئی و ملالت‌های مختصر و کدورت‌های موقتی زیاد پیش می‌آید اگر برای این اختلاف‌ها و کدورت‌ها طلاق روا باشد آنگاه بیشتر ازدواج‌ها استوار و پایدار نمی‌باشد بلکه چه بسا در هر ماه چندین مورد طلاق پیش می‌آید و زیانها و نتایج وخیم اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی اینکار هم بر همه کس معلوم و روشن است .

و نیز واضح است که آدمیزاده در حال خشم و عصبانیت بکلی و یا تا اندازه‌ای عقل و منطق را از دست داده اطراف قضایا و مسائل را چنانکه باید ملاحظه نمی‌کند و اشخاصی که دارای چنان علم و معرفت و فضیلت و کمال و بعبارت مختصر دارای دین و ایمان کامل باشند که خشمشان در مواقع لزوم از روی عقل و دین بوده عقل و منطق را از دست ندهند کمند .

پس لازم است که شرط طلاق طوری باشد که این گونه اختلاف‌ها

و کدورت‌های جزئی و موقتی نتوانند زن و مرد را از هم جدا سازند بلکه تا تحصیل شرط طلاق این اختلاف‌ها و کدورت‌های مختصر و موقتی از بین رفته علاقه به بقاء ازدواج و محبت مرد و زن بیکدیگر فکر و خیال طلاق را از میان بردارد.

و عبارت دیگر علاقه و محبتی که در میان مرد و زن می‌باشد پایه رابطه ازدواج را استوار و پایدار نموده بمراد اجازه نمیدهد که در اثر اختلاف نظر و کدورت‌های مختصر و موقتی زن خود را طلاق داده از دست بدهد و همچنین زن بجدائی و طلاق حاضر و راضی نمیشود فقط در حال خشم و عصبانیت موقتی هر دو گاهی خاطره و خیال طلاق را بخاطر خود راه میدهند پس اگر طلاق آسان و بی‌شرط باشد ممکن است هر دو بان راضی و حاضر شده از یکدیگر جدا شوند ولی پس از آنکه خشم و عصبانیتشان رفع شد هر دو پشیمان شوند و در اثر گردن‌گیری و یا ملاحظاتی دیگر و یا میل و نفوذ پدر و مادر و خویشان و کسان دیگر نتوانند باز طلاق را مبدل بازدواج نمایند و اگر هم مانعی نداشته باشند تکرار زیاد ازدواج و طلاق پشت سر یکدیگر کار ناروا و بدی است.

ولکن اگر طلاق بی‌شرط و آسان نباشد بلکه شرط و سختی داشته باشد در آن صورت تا حصول شرط طلاق کدورت و ملالت و قهر و خشم از بین رفته هر دو باز بدیده عقل و منطق و دل‌بستگی و محبت بیکدیگر مینگردند و به بقاء رابطه ازدواج علاقمند می‌باشند.

پس لازم است که قانون طلاق مشروط بشرایطی باشد که کدورت‌های مختصر و موقتی نتواند طلاق بیجا و ناروایی را پیش آورد.

صاحب اختیار طلاق

ابن سینا در باره صاحب اختیار طلاق میگوید « نظر باینکه راه جدائی و طلاق باید سخت و دشوار بوده سهولت و سرعت انجام نگیرد لازم است از زوجین زن قدرت و اختیار طلاق را نداشته باشد زیرا زن از مرد عقلش کمتر و اختلاف و تلونش بیشتر است پس نباید اختیار طلاق داشته باشد بلکه کار طلاق از ناحیه وی بر عهده حکام و قضات است و قتیکه حکام و قضات دانستند شوهر با وی بد رفتاری میکند او را از شوهرش جدا و رها میسازند اما مرد که قدرت و اختیار طلاق را دارد بر وی غرامتی لازم است که بر آن اقدام نکند مگر بعد از فکر و ملاحظه کافی و پس از آنکه با مرد جدائی و طلاق از هر حیث راضی باشد با وجود این باز بهتر و زیباتر آنست که بصلح و سازش راهی باقی باشد و در صلح و سازش و توجیه آن مذاقه شود مبادا که سبک مغزی ظهور کرده مانع از سازش باشد بلکه نه تنها سخت گیری در ابتداء طلاق لازم است بلکه در تکرار طلاق باید سختی و دشواری بیشتر باشد چه قدر خوب است دستور برترین و بالاترین شارع که میفرماید بعد از طلاق سوم دیگر ازدواج با آن زن بر مرد حلال نیست مگر پس از تحمل دردی که بالاتر از آن درد نباشد و آن عبارت از این است که بنکاح صحیح آن زن را کس دیگر بگیرد و با وی مقاربت صریح

بنماید وقتی که مرد ببیند اگر بزنش طلاق بدهد کس دیگر در جلو چشم او زنش را گرفته و محققاً با او نزدیکی خواهد نمود دیگر بسرعت و سهولت اقدام بطلاق نمیکند و بآن تصمیم نمیگیرند مگر پس از تصمیم باینکه بکلی و بطور همیشگی از وی جدا بشود و یا اینکه طلاق دادن مرد در این صورت از جهت رکاکتی باشد که برسوائی بی پروا باشد و فضاحتی که با لذت توأم باشد اقدام بنماید و این قبیل اشخاص هم از استحقاق طلب مصلحت برای آنها خارج میباشند.

وحدت زوج و تعدد زوجات

ابن سینا در باره لزوم وحدت زوج و جواز تعدد زوجات چنین گوید:
« اشتراك در زن منفور و مبغوض انسان است و سبب تنگ بزرگ می‌گردد
ولی اشتراك در مرد (یکمرد شوهر چند زن باشد) تنگین نیست چیزی
که در آن هست سبب حسد (حسد زنها) می‌گردد و این حسد هم قابل
اعتنا نیست زیرا این حسد از فرمانبرداری از فرمان شیطان ناشی
می‌شود » .

اما اشتراك در زن که چند مرد در يك زن شريك باشند بدی و
زیانش بقدری واضح و روشن است که محتاج بیان و اقامه دلیل و برهان
نیست و هیچیک از ادیان و شرایع الهیه بآن اجازه نداده و همچنین
هیچ يك از قوانین موضوعه بشر آن را تجویز ننموده و آن را مباح
ندانسته است .

ولی اشتراك در مرد که چند زن دارای يك شوهر باشند و یا بعبارت
دیگر يك مرد چند زن داشته باشد امری است که بمقتضای عقل و شرع
هر دو جائز است مگر جائی که محذوری داشته باشد قرآن صریحاً
بشرط عدم خوف از ستم در باره زنان تا چهار زن اجازه داده است .
شیخ با نظر فلسفی بموضوع نگریسته از نظر عقل جائز و مشروع
بودن آنرا می‌گوید .

نیش از آنکه به بیان چگونگی نظر و بیان شیخ در این موضوع پردازیم در اصل موضوع تا اندازه‌ای سخن گفته و آنرا روشن مینمائیم. موضوع تعدد زوجات از جمله موضوعاتی است که در هر مورد و همه جا نمیتوان جهات و حکم آنرا یکی دانست بلکه بر حسب اختلاف موارد و جهات حکمش اختلاف دارد جائی زیان داشته و مستلزم مفسده و ستم بوده حکمش حرمت است مانند کسی که زن خوب و شایسته و زاینده دارد و قدرت و تمکن نگهداری زن متعدد را ندارد و یا میترسد در باره زنان و یا یکی از آنها ستم کند و نتواند حقوق آنها را بقانون عدل حفظ کند که در این دو صورت بمقتضای عقل و شرع تعدد زوجات جایز نیست و جائی مصلحت داشته لازم و یا مستحب است مانند مرد جوانی که زنش بمرضی مانند سل گرفتار شود و زن هم جز شوهر کسی را نداشته باشد که معالجه و پرستاریش کند و وسایل دیگری از بیمارستان و غیره برای معالجه و پرستاری وی نباشد و این زن هم بمرد و شوهری وی علاقه زیاد داشته باشد بطوری که نام طلاق هم از عوامل قوت و شدت مرض باشد و از آن طرف هم مرد جوان نیرومند و قوی المزاج برای رفع احتیاج غریزه جنسی و برای خانه‌داری و حفظ صحت مزاج و دین و اخلاق و برای تولید فرزندان و پرورش آنها بزن سالم احتیاج دارد و تمسک مالی هم دارد البته در اینصورت دیانت و اخلاق و عواطف مرد اجازه نمیدهند که زن بیمار و افتاده را طلاق داده زن دیگر بگیرد بلکه باید هم این زن را نگهدارد و هم زن دیگر بگیرد.

در این مورد که جهات و مصالح اخلاقی و اقتصادی مرد ایجاب تعدد زوجات را مینماید واجب است.

و همچنین جهات و مصالح دیگر که بعضی از آنها ذیلاً اشاره می‌کنیم در بعض موارد مقتضی وجوب و یا استحباب و یا جوازش می‌باشد.

یکی از فوائد و نتایج مهم ازدواج نوالد و تناسل است که موجب بقاء نوع و تکثیر جمعیت است.

گاهی مردی زنی را برای همسری خود انتخاب کرده با وی ازدواج مینماید و پس از ازدواج و مدتی آمیزش و آزمایش میبیند که از هر حیث دارای صفات ستوده و شایسته همسری است جز اینکه عقیم و نازاد است مرد علاقه و دلبستگی بوجود فرزند دارد که تولید مثل کند و فرزندی داشته باشد و زنش هم نازاد در آمده اگر بخواهد این زن را طلاق داده زن دیگر بگیرد میبیند زنش از هر حیث جز نازادی زن خوب و شایسته همسری و مورد علاقمندی است نمیتواند و نمیدخواهد از وی دل بکند و علاوه از علاقه و محبت شخصی میبیند از لحاظ اخلاقی و نوع دوستی باز بنگهداری وی موظف است زیرا این زن نازاد که جز نازادی عیب دیگری ندارد حق دارد و دوست میدارد که از زندگی زناشویی بهره‌مند گردد و از حقوق و مزایای بشریت و لذات و خوشیهای مشروع زندگی استفاده کند و لذت برد و این ازدواج که پیش آمده هر دو از آن راضی و خوشنود هستند جز اینکه برای نازادی زن از فرزند محروم میباشند و مرد هم توانائی و تمکن نگهداری این زن و گرفتن زن دیگر را که نازاد نباشد دارد و مرد باین کار میل و رغبت دارد و زن هم برای علاقه و محبت بشوهرش صلاح و خرسندی ویرا میخواهد و قلباً هم باز ازدواج دیگر وی راضی و مایل است و موضوع هوو و غیره هم نمیتواند بارکان اخلاق و

صمیمیت وی خللی متوجه سازد و یا اگر قلباً هم راضی نباشد ظاهراً نمی تواند چیزی بگوید .

پس در این صورت حق و مصلحت مرد وزن هر دو مقتضی است که مرد زن دیگری هم غیر از این زن بگیرد وزن تازه هم که از قضیه آگاه بوده و بمیل و رغبت حاضر بازدواج با چنین مرد میباشد .

و نیز از مواردی که مصلحت مقتضی تعدد زوجات است جائی است که عدۀ زنان بیش از عدۀ مردان باشد و یا عدۀ مردان آماده و حاضر بازدواج باندازه کفایت بزنان و دختران آماده و حاضر بزناشوئی نباشد و این کاهش و کمی شماره مردان گاهی و یا همیشه برای علی پیش میآید و از جمله این علل جهات ذیل است :

۱ - در اثر جنگ از مردها زیاد کشته شده شماره شان کاهش یابد .

۲ - در اثر نداشتن تمکن مالی جمعی از مردان و جوانان از ازدواج و توانائی نگهداری زن و بچه عاجز باشند .

۳ - مردان و جوانانی بزناشوئی حاضر نباشند اگر چه حاضر نشدنشان کاملاً بیجا و مخالف عقل و شرع باشد .

پس در صورتیکه عدۀ مردان کمتر از زنان و دختران باشد و یا عدۀ مردها و جوانان آماده بازدواج کمتر باشد البته حقوق بشریت زنان و دختران و مصالح اخلاقی و اجتماعی و صحتی و اقتصادی آنان مقتضی تعدد زوجات است .

و همچنین موارد دیگری هست که جهات و مصالح اخلاقی و اجتماعی و صحتی و اقتصادی مقتضی تعدد زوجات میباشد .

پس این چند مورد که یادآور شدیم بخوبی اختلاف جهات و حکم موضوع تعدد زوجات را نشان داده روشن میکند که حکم آن در همه جا یکی نیست و فکر و نظر مردمان دانشمند و خردمند را جلب و متوجه می‌نماید باینکه در اطراف این موضوع مطالعه دقیق و نظر عمیق نموده جهات و احکام مختلف مسئله را خوب دریابند و بنظر سطحی اکتفا نکنند و بیجا بقانون تعدد زوجات اعتراض نکنند و ظلم انتقاد بیجا و بی منطق را بر خود روا ندانند.

این مسئله از مسائل مهمی است که دانستن جهات و احکام مختلف آن در زندگی مردم آثار قوی و زیادی دارد و آنان را براه حسن استفاده از قانون و ناموس ازدواج که یکی از مهمترین و مؤثرترین قوانین زندگی است آشنا و بینا میسازد.

و همچنین بی‌اطلاعی و بی‌خبری از جهات و احکام مختلف آن زیان فراوان دارد چه رنجها و بدبختیها در اثر این بی‌اطلاعی و بیخبری به بسیاری از مردم متوجه گردیده بی‌جهت آسایش زندگی را از آنان سلب کرده است.

چه بسیار است شواهد این مطلب در زندگی مردم!

همین بی‌اطلاعی و بیخبری از جهات و مصالح موضوع است که در نظر بسیاری از مردم این موضوع رنگ دیگری غیر از آنچه که در واقع هست بخود گرفته است و در مرحله عمل هم این اشتباه زیان‌های گوناگون دارد.

پس برای همه کس که سر و کاری با این موضوع دارند لازم است

که بجهت مسئله خوب متوجه باشند و همچنین آنانیکه میخواهند از لحاظ علمیت بچگونگی حکم مسئله در نظر عقل و شرع واقف شوند باید در اطراف مسئله خوب دقت و مطالعه نمایند .

پس از توجه بسختی که ما در اطراف این موضوع گفتیم معلوم میگردد که شیخ در این موضوع آنچنان که میبایست حق مطلب را ادا نکند نکرده تنها به بیان اصل مشروعیت تعدد زوجات اکتفا نموده است و شاید علتش این بوده که در زمان وی حس بدینی بقانون تعدد زوجات و اعتراض بآن دیده نشده و فقط آنچه دیده حسد و هووگری زنها بوده که بآن اشاره و نکوهش کرده است .

خرج زن

شیخ در باره خرج و نفقه زن میگوید: « خرج و نفقه زن بر عهده مرد است - مرد باید متکفل مخارج زن باشد و در عوض این خرج و تکفل مرد هم صاحب اختیار زن است و زن اختصاص بمرد دارد و نمیتواند با دیگری ازدواج بکند و یا دیگری را بخود راه دهد » .

صیانت زن

ابن سینا در باره حفظ و صیانت زن میگوید « از جمله حقوق زن صیانت و حفظ اوست که مرد ویرا از فریب و خیانت دیگران مصون بدارد زیرا زن در شهوت با مرد شریک است و جداً جالب توجه بوده مردها را بسوی خود میخواند و با این وصف زود هم فریب میخورد و کمتر فرمانبر عقل میباشد » .

بدیهی است که زنان از بهترین وسایل لذت و خوشی مردان میباشدند و میل بزین در مرد طبیعی است مردمان خردمند و دیندار این احتیاج را بوسیله ازدواج مرتفع میسازند و اگر هم زن نداشته باشند بزین مردم طمع نمیکنند و بالعکس مردمان بی خرد و بی دین اگر هم زن داشته باشند باز طمع و خیانتشان بزین دیگران ممکن بوده هیچگاه بآنها نمیشود اطمینان کرد و از آنان ایمن گردید لذا بر هر مرد لازم است که در حفظ و صیانت زن مراقبت کامل نموده ویرا از شر و آسیب و خیانت این خائنان مصون بدارد و او را آنگونه نگهدارد که مردمان بد دسترس باو نداشته باشند و نتوانند ب فکر خیانت بیفتند .

این وظیفه و تکلیف در باره نگهداری زن از مهمترین وظایف و تکالیف مرد است خیر و سود و تأمین مصالح زندگی زناشویی و خانوادگی بسته بانجام این وظیفه پراهمیت است .

اگر در انجام این وظیفه و عمل باین تکلیف مسامحه و سهل انگاری

شود زن بازیچه هوی و هوس مردمان بد و خائن قرار گرفته همه مصالح و منافع زندگی زناشویی و خانوادگی خلل پذیرفته بالاخره از بین خواهد رفت و تنگ و رسوائی و خواری و بدبختی جای‌گزین آنها خواهد بود. سرانجام کار زن بی‌عفت و بی‌شرافت و بدکار معلوم است که چه خواهد بود و چه فضاحت و خسارت بمرد متوجه خواهد ساخت .

البته معلوم و مسلم است که زن باید دارای صفت عفت و عصمت بوده همین صفت ستوده نگهبان وی باشد ولی اینهم معلوم و مسلم است که این گوهر گرانبها مانند دیگر گوهرهای قیمتی مادی و معنوی انسان محتاج حفظ و حراست است اگر حفظ و حراست نشود از دستبرد غارتگران و خائنان مصون نخواهد ماند جسم و روح آدمی هر چند سالم و قوی باشد اگر در حفظ این سلامتی و نیرومندی مراقبت و مواظبت نشود و در عرضه خطر و آسیب قرار گیرد ممکن است همان جسم و روح سالم و قوی چنان زیان و آسیب بیند و ضعیف و بیمار گردد که جبران نپذیرد و سبب مرگ گردد و همچنین صفات نفسانی انسان هر چند قوی و راسخ باشد اگر در برابر عوامل تغییر و اسباب تبدل قرار گیرد تغییر پذیر است .

حفظ و حراست صفات ستوده و اخلاق حمیده که تغییر نپذیرد و از دست نرود مانند کسب و تحصیل آنها مهم و شایان هرگونه مواظبت و مراقبت است .

آنانیکه محاسب نفس و مراقب اخلاق خود میباشند میدانند که شهوت و غضب و هوی و هوس برای خراب کردن پایه فضایل انسانیت و صفات و اخلاق پسندیده آدمیت چه دشمنان قوی و پرحیله میباشند و با اندک غفلت چگونه آدمی را فریب داده و برا بسوی پرتگاه میکشانند و

با مختصر غفلت این دشمنان پرخطر بوجود آدمی حمله میکنند تاچه رسد
 باینکه آدمی بنخود مغرور گشته بکالی از دشمنی و خطر و آسیب و حيله و
 نیرنگ آنها غافل باشد.

خلاصه انسان نباید مغرور باشد و از خطر و آسیب شهوت و غضب.
 وهوی وهوس که باضعف ایمان و تقوی قوت می گیرند غفلت ورزد و همیشه
 باید بیدار وهشیار و مراقب حیثیت و شئون زندگی خود و کسانش باشد.
 خاصه در باره زنش که وجودی لطیف و زیبا و جالب توجه و دلربا بودم
 بیشتر مورد سوء قصد خائنان شهوتران میگردد و ممکن است حيله و
 نیرنگ این خائنان بسهولت خرد و اندیشه ویرا مغلوب سازد.

پایان
